

تشدید تضاد میان امپریالیستها
بر سر تقسیم مجدد مناطق
نفوذی!

در ۲۰مین سالگرد کشتار زندانیان
سیاسی، مبارزه علیه جباران حاکم
را سازمان دهیم!

اهداف موافقت نامه امنیتی آمریکا و
عراق و آینده کشورهای خاورمیانه
به ویژه ایران

مقابله با استبداد مطلق حاکمان!

منشاء طبقاتی پست مدرنیسم

در جامعه طبقاتی هیچ فکر و اندیشه فلسفی، سیاسی، تشکیلاتی، سبک کاری و اجتماعی نیست که مهر طبقاتی بر پیشانی نداشته باشد. بُت پرستی و چندخدگرائی در دوران برده‌داری، یکتاپرستی و به وجود آمدن ادیان مختلف در دوران فئودالیسم و حاکمیت بلا فصل فئودالها به مثابه خدای روی زمین و زیر علامت سؤال بردن یکتاپرستی و تبلیغ ماتریالیسم مکانیکی و یا نرم ساختن قوانین منجمد مذهبی توسط بورژوازی به منظور براندازی نظام فئودالی و نهایتاً عرضه ی اندیشه‌های سکولاریستی، لائیسیتیه و سیاسی دموکراسی خواهانه نظیر "آزادی، برابری، برادری" در انقلابات بورژوائی هدف تامین آزادی و برابری برای مدافعان سرمایه داری در استثمار نیروی کار در بازار عرضه و تقاضا را داشته‌اند. اما طبقات استثمارگر حاکم طی تاریخ، پس از کسب قدرت حاکمه و به منظور حفظ مناسبات استثماراری خویش پیوسته به گذشته رجعت کرده و در صورت ضرور به افکار فوق ارتجاعی قبلی نیز متوسل شده و می‌شوند.

در تقابل با آنها، طبقه‌ی بالنده جدید، طبقه‌ای که جز فروش نیروی کار خود آهی در بساط نداشته و با وجودی که سازنده اصلی نعمات مادی جوامع بشری است، حداقل سهم را در برخورداری از تولیدات خود دارد، چراکه این تولیدات توسط نظام سرمایه‌داری به جبر و بعضاً به رضا از دست وی گرفته می‌شود، به مقابله با وضع موجود برخاسته است. این طبقه، اندیشه‌های اساسی طبقات استثمارگر را به زیر نقدی بُرا و قاطع کشانده و با پیش نهادن دیدگاه جهانی خود - ماتریالیسم

بقیه در صفحه پنجم

فقط قوه قضائیه و دادگاه‌های بلخ رژیم نیستند که بدون محاکمه، بدون ارتکاب جرمی جدی، بدون حضور وکیل و با سرهم بندی کردن پرونده‌هایی مخدوش، امثال یعقوب میرنهاد ها را به جوخه اعدام می‌سپارند، فعالان سیاسی و وبلاگ نویسیها را به زندانهای سنگین محکوم می‌کنند و کارگرانی را که برای دفاع از حقوق حقه شان دست به ایجاد سندیکا زده‌اند، پس از دستگیری و شکنجه و زندان، از کار اخراج می‌کنند و خانواده‌های آنان را به فقر و گرسنگی محکوم می‌سازند(۱)، نویسنده‌گان را از داشتن کانون و فعالیت متشکل باز می‌دارند و در یک کلام در پی استقرار استبداد مطلق مافوق قرون وسطا می‌باشند!

قوه مجریه رژیم نیز خود را قوه قضائیه هم می‌داند به‌آخرین "هنرنامه‌های" قوه مجریه یعنی دولت احمدی نژاد نظری بیان‌دازیم تا عمق خودکامه‌گی آن را در امور مختلف ملاحظه کنیم:

- درع تیرامسال، وزارت کار و امور اجتماعی طی نامه‌ای انجمن صنفی روزنامه نگاران را واجد شرایط انحلال دانسته و مدیرکل مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با ارسال نامه‌ای به روزنامه ها، آنها را از پوشش خبری دادن به این انجمن منع کرد. در حالی که حتا قانون اسلامی رژیم نیز ایجاد تشکلهای سیاسی و صنفی را بلامانع دانسته است. این نشان

بقیه در صفحه دوم

دستگیریها، صدور احکام اعدام به‌طور روزمره و مرزافشاگریها و اعتراضات!

را نیابند؟! اما واقعیت چیز دیگری است. امپریالیسم آمریکا در صدد رسوخ در مناطق سابقا زیر نفوذ روسیه با آن دولت روسیه درگیر شده و مداخلات‌اش در گرجستان به دلیل ایستادن مقامات روسی در برابر این تحریکات نظامی آشفته‌تر گذشته است، فعلا و تا اطلاع ثانوی برای جلب ایران به سوی غرب به راه حل

بقیه در صفحه چهارم



این روزها در شرایطی که ظاهراً شیپور جنگ و تصادمهای امپریالیستی در اطراف ایران فزون‌تری شده، جلادان رژیم اسلامی به‌جای تلاش برای متحد نمودن مردم جهت مقابله با تجاوز نظامی احتمالی، دست به‌کار دستگیری، شکنجه و اعدام جوانان بی‌گناه، تحت عنوان ارادل و اوباش و غیره هستند. گوئی وقت برای‌شان تنگ‌تر شده و شاید فرصت حفظ حاکمیت از طریق خون‌ریزی بیشتر

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



مقابله. بقیه از صفحه اول

می‌دهد که قوه مجریه خود را بالاتر از قانون اساسی که ملزم به اجرای آن است، می‌داند. دولت لایحه‌ای به‌غایت ارتجاعی و ضد حقوق زنان را تحت عنوان "لایحه حمایت از خانواده"، در شهریورماه سال گذشته به مجلس فرستاد که در کمیسیون قضائی مجلس مورد بررسی و تصویب قرار گرفته و به‌زودی به مجلس جهت تصویب نهائی ارائه خواهد شد.

این لایحه که حتا ارتجاعی‌تر، ضد زن‌تر و ضدانقلابی‌تر از لوایح دوران سلطنتی است، دست مردسالاری را تماما باز می‌گذارد تا در انتخاب همسرانی دیگر و صیغه کردن زنان متعدد، کاملا آزاد و بلا مانع عمل کند و تنها مانع داشتن ثروت کافی است! پس پیش به‌سوی ایجاد حرم سراهای متعدد جهت پول‌داران معمم و غیر معمم!!

- بنابراین باید منتظر رای مجلس شورای اسلامی شد تا معلوم شود که نه قانون اساسی، نه وجود سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه، و نه هیچ رژیم متکی بر دین در قدرت، بالاتر از خواست طبقه حاکم در ایران نیست. چرا که اولاً باید دید در میان خود این نمایندگان چه تعدادی خود صاحب چند زن هستند و ثانیاً توجه داشت که این طبقه بنا بر مصلحت نظام ارتجاعی اسلامی‌اش، عمل می‌کند و نه بر اساس قانون اساسی‌اش که به‌قول معروف "نقشی است بر دیوار":

سرمداران رژیم، روزی به دروغ شعار "همه باهم" را برای تحمیل توده‌ها و نیروهای سیاسی از زبان جلادان حاکم‌اش بیان می‌کردند و روز دیگر "وحدت کلمه" که مبین قصد اصلی آنها از ابتدا بود، تعیین کننده حرکت به سوی تثبیت قدرت و سلطه‌ی نظام می‌شود؛ روزی برای صدور انقلاب و "فتح قدس از طریق کربلا" آتش بس با عراق پس از بیرون راندن نیروهای عراقی از خرمشهر مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و هزاران کودک به روی مینها روانه می‌شوند و روز دیگر جام زهر شکست را به‌سرمی‌کشند تا خود را بر سر حکم نگهدارند؛ روزی هزاران زندانی سیاسی که تا آن زمان هنوز توانسته بودند پس از شکنجه شدن‌های قرون وسطائی، جان سالم بدر ببرند و توسط بی دادگاه‌های رژیم محکوم به زندان شده و حتا دوره‌ی زندانی‌شان تمام شده بود، بدون هیچ مقدمه‌ای به دست جلادان سپرده می‌شوند و روزی دیگر ربودن نویسنده‌گان و

ملی، اعتقادی و...، بلکه مخالفت ملوسانه با حاکمان برای کنار آمدن با قرار گرفتن در زمره‌ی هیئت حاکمه است و نه دفاع صریح از حقوق زنان!

مبارزه برای تحمیل برخی فرمها به نظامهای جبارحاکم و حتا با استناد به قانون اساسی، امر درستی است و معادل با فرمیسم و توهم پراکنی نمی‌باشد. به شرطی که به‌صراحت گفته شود که این فرمها محدود و نامطمئن هستند و حتا برای تحقق آنان باید توده‌های تحت ستم و استثمار به مبارزه برخیزند. امار فرمیستها همانند دسته چاقو در کنار تیغه آن یعنی حاکمان هستند، و هم‌دیگر را تکمیل می‌کنند، نمی‌توان انتظار داشت که دسته چاقو، تیغه آن را ببرد! حقوق زنان حتا در صورت تحقق فرمهای نیم بند، کسب شدنی نیست، نه در ایران و نه در هیچ جای جهان سرمایه‌داری. خانه از پای بست ویران است!

در مورد آنانی که اشتغال زنان به کار را کلید رهائی‌شان از فقر معرفی می‌کنند، کافی است بگوئیم مگر در ایران مردان شاغل توانسته اند از فقر رها شوند که حالا نوبت به زنان رسیده‌باشد؟ هر چند که زن شاغل مستقل تراز زن وابسته از نظر اقتصادی به شوهر است و برای استقلال اقتصادی زنان باید مبارزه نمود.

اما حتا در پیشرفته ترین به اصطلاح دموکراسیهای غربی - نظیر کشورهای اسکانندیناوی - فریاد نابرابری زنان نسبت به مردان، بلند است. در آن کشورها، زنان در مقابل کار برابر مزد و حقوق کمتر نسبت به مردان دریافت می‌کنند و زنان کارگر و زحمت‌کشی که از مردان جدا شده و تنها زندگی کنند در فقر نسبی در مقایسه با مردان به سر می‌برند و در یک کلام سرمایه داران اتفاقاً به دلیل پرداخت مزد کمتر از مردان به زنان، تلاش می‌کنند تا زنان را هر چه بیشتر به بازار کار و استثمار نیروی کار ارزان، بکشانند. در کلیه کشورها زنان به مراتب بیشتر از مردان کار می‌کنند و علاوه بر نقش برترشان در تولید، با فقر دست به‌گریبانند.

پس کلید رهائی زنان از فقر نه صرفاً اشتغال، بلکه اساساً شرکت در مبارزات طبقاتی ضد استثمار کارمزدی، ضد مردسالاری و دیگر قوانین ارتجاعی ضد زن است، جهت براندازی

روزنامه نگاران و فعالان سیاسی و اعدام و حبس‌های آنها توسط آدمکشان رژیم حرف آخرشان می‌شود و به دروغ آن را به عوامل نفوذی نسبت می‌دهند؛ روزی دهها زن بی پناه توسط عوامل رژیم خودسرانه کشته می‌شوند و روزی دیگر تجاوز به زنان و حتا کشتن آنها و نامزدهای‌شان به حکم نهی از منکر بر حق شناخته شده و مجرمان آزاد می‌گردند و روی زن بازی "سرداران" رژیم اسلامی سرپوش گذاشته می‌شود. در حالی که کودکان زیر سن قانونی یکی بعد از دیگری به جرم واهی انجام لواط و غیره، حکم مرگ می‌گیرند! بیان این قبیل اعمال ضد و نقیض رژیم، مثنوی ۷۰ من کاغذی شود و لذا در یک کلام باید گفت که در جامعه‌ی طبقاتی و مشخصاً در ایران، حاکمان از همه‌ی حقها برخوردارند و مردم در بی‌حقوقی نسبتاً کاملی به‌سرمی‌برند. قانون اساسی برای حفظ حاکمیت رژیم درست شده و نه برای دفاع از حقوق مردم!

کوس رسوائی نظامهای طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی و استثمار و مشخصاً رژیم جمهوری اسلامی چنان در چهار گوشه‌ی کره زمین به صدا درآمده است که دیگر هیچ انسانی جدی و مدافع حق و عدالت توهمی نسبت به آنها نباید به خود راه بدهد.

با وجود این همه جنایت و خودسریها، انسان به تعجب واداشته می‌شود وقتی که می‌بیند افرادی در لباس مخالفت با برخی عمل‌کردهای رژیم، آه و ناله فرمیستی و اسلامی‌شان بلند می‌شود: "چرا رژیم به قانون اساسی خودش احترام نمی‌گذارد؟" و یا برخی مدعی اند که: "اشتغال زنان کلید رهائی آنها از فقر است!" و یا برخی دیگر کوراندیشانه تاکید می‌کنند که: "خالق بشر" به دلایل مشخصی "سرپرستی خانواده را به مرد سپرده است!" و افراد دیگری این جنایات در حق زنان را به عقده‌های جنسی کار به‌دستان رژیم وابسته می‌دانند و غیره.

در مورد فرمیستها اعم از اسلامی و غیر اسلامی که دائماً مشغول توهم پراکنی در میان مردم می‌باشند و دهها سال است بیخ گوش مردم می‌خوانند که گویا از طریق انجام فرمها می‌توان عدالت اجتماعی را برقرار نمود، صحبت زیاد شده و کارنامه فرمهای شاه و "اصلاح طلبان" جمهوری اسلامی و ملی - مذهبی، در برابر چشم همه قرار دارد. مسئله این فرمیستها نه انجام فرمهای اجتماعی عمیق، نه برچیدن بساط استثمارگری و ستم‌گری جنسی،

شیشه عمر رژیم اسلامی در سرکوب زنان است؛ آن را بشکنیم!



آنها و به حاکمیت رسیدن زنان و مردان کار و زحمت.

تنها درچنین صورتی است که زنان به رهائی خود نزدیک شده و نهایتاً به آن دست خواهند یافت و به مثابه انسانهای فعال در عرصه‌ی اجتماع مورد احترام و عزت قرار خواهند گرفت و کسی جرئت تجاوز به حقوق آنها به مثابه شهروندان آزاد را نخواهد داشت و هم راه با آن فقر و تنگدستی آنها و نیز مردسالاری برای همیشه از میان خواهد رفت.

برخی از جریان‌های اسلامی معارض رژیم نظیر "سازمان موحدین اسلامی" به جای مبارزه علیه زن ستیزی رژیم، آب به آسیاب آن می‌ریزند. آنها با استفاده از این آیه قران "مردان در زندگی خانوادگی سرپرست زنان و مدیر خانواده هستند، به دلیل اینکه الله بعضی از آنها را بر بعضی دیگر برای این امر افضل و مناسب‌تر دیده و نیز به خاطر اینکه مردان مخارج زندگی خانوادگی را می‌پردازند" (سوره نساء، آیه ۳۴)، می‌نویسند "دلایل این سرپرستی "توان نان‌آوری" و جسم مناسب‌تر مردان برای این امر و تناسب ماهیت جسمی آنها برای "کارهای مختلف" و در اوضاع و احوال غیر مستقر و بی ثباتی، و نیز برخورداری بیشتر از "زمینه‌های اجتماعی و دفاعی و امنیتی" می‌باشد. همچنین باتوجه به اینکه در گذشته (و حال نیز) مالک و صاحب اصلی خانواده مرد می‌باشد، و زنان بدلیل ماهیت اجتماعی ازدواج که زنان را از خانه پدری خارج می‌سازد و به خانواده جدیدی که در امور و فرهنگ و اقتصاد آن نقشی نداشته‌اند می‌برد، عقلا و عدلاً نیز سرپرست خانواده باید مرد (شوهر) باشد، زیرا او هم زمینه‌ها و تجربه‌ها و توانائی‌ها دارد، و هم نسبت به وضع و ثروت و سرنوشت خانواده بیشتر احساس مسئولیت می‌کند".

از کوزه‌ی مدافعان مذهب، چیز بیشتری از این نباید به بیرون بترآود! مشتی ادعاهای نامربوط و بی اساس و به غایت مرتجعانه و تحقیر آمیز نسبت به زنان! در کلیه‌ی این استدلال‌های چهره‌ی عقب مانده‌ی مردسالاری دوران بربریت و برده‌داری را می‌توان دید. احکامی که نه ارزشی علمی دارند و نه شایسته‌ی بازگویی توسط انسانهای آزاد، عاقل و متفکر امروزی‌اند! این احکام فقط و فقط در خدمت حفظ وضع موجود، رجعت به ۱۵۰۰ سال پیش و خدمت به حاکمیت طبقات ارتجاعی می‌باشند.

و بالاخره وابسته دانستن ارثی "لایحه حمایت از خانواده" به عقده‌های جنسی و اخلاقی کار به دستان رژیم (به خصوص که امروز جداسازی دانش آموزان و دانش‌جویان دختر و پسر دوباره از سر گرفته شده و دیوار مسجد کشیدن در میان این جوانان دنبال علم در مدارس و دانشگاهها و در اجتماع، جوک بزرگ قرن کنونی است) نیز برخوردی سهل انگارانه و ولنگارانه به علت اصلی سرکوب زنان توسط رژیم جمهوری اسلامی است و کشاندن واقعیت‌های مادی منافع طبقاتی به سطح مناسبات ذهنی و روانی! البته می‌توان در حالت‌های ویژه‌ی امور روانی و تاثیر آنها را در وضعیت‌های مشخصی ملاحظه کرد، اما نمی‌توان تمامی کار به دستان رژیم را انسان‌های روانی پنداشت! آنها روانی کسب قدرت و پول‌اند و در این راه خدا و شیطان را پیوسته به کمک طلبیده‌اند!

امروز زنان در سراسر جهان با آگاهی بیشتر نسبت به گذشته و حقوق پایمال شده‌ی هزاران ساله خود، برای کسب آنها بهیچ‌گونه از جمله در ایران جنبش‌های بخش زنان هیچ‌گاه تا به این اندازه و علارغم سرکوب‌های وحشیانه حاکمان اسلامی، پُرنشاط نبوده است. امروز برای همه‌گان معلوم شده که ادعای "خدا هم کارگراست" توهم پراکنی یک انسان قسی‌القلب و حيله‌گری بود که نتیجه‌ی کارش، فقر روزافزون طبقه کارگر و بی حقوقی بیشتر آن و اسیر مردان نمودن زنان برای حکم رانی استثمارگران بوده است. در حالی که آقاها و آقا زاده‌ها در پناه اسلام، غرق در اموال دزدی شده از کیسه‌ی همین کارگران هستند و کوچک‌ترین عاطفه‌ی انسانی هم در برابر این خیل عظیم انسان‌های گرسنه، ندارند.

پس تنها چیزی که برای کار به دستان رژیم باقی مانده و می‌ماند و باید محکم به آن بچسبند، همانا سرکوب زنان بر اساس نص صریح قرآن است و ادعای این‌که "این امری خدائی است و ربطی به رژیم اسلامی ندارد. رژیم حکم خدا را به اجرا درمی‌آورد و بدون انجام این کار اسلام به خطر می‌افتد!". اما هدف آنها از طرح این سرکوب، پیوسته یکی است: جلوگیری از رشد جنبش‌های اعتراضی مشترک مردان و زنان و ممانعت از تبدیل آنها به سیل خروشان‌ی که بساط ننگین رژیم اسلامی حامی سرمایه و کلا نظام استثمارگری سرمایه‌داری و مردسالاری را از بیخ و بُن براندازد.

باز هم تاکید می‌کنیم: **کمونیستهای برای**

کوچک‌ترین خواسته‌های پایمال شده زنان و دیگر استثمارشونده‌ها و ستم دیده‌گان مبارزه می‌کنند. اما آنها پیوسته یادآور می‌شوند تا زمانی که نظام طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و استثمار انسان از انسان باقی بماند و مردسالاری بر جامعه حاکم باشد، رهائی زنان ممکن نخواهد شد. بنابراین ضروری است زنان مبارز و سربلند ایران هم راه مردان کارگر و زحمت کش و تحت رهبری کمونیستها هر چه بیشتر متشکل شوند و خواسته‌های مشخص تاکتیکی خود را با خواسته‌های استراتژیک رهائی کامل کل جامعه ایران و جهان، پیوند زنند و خیال‌واهی نسبت به صداقت رفرمیست‌های اسلامی و غیر اسلامی نداشته باشند.

حضور زنان در کلیه سطوح از جمله از قرار گرفتن در رهبری احزاب کمونیست گرفته تا دیگر عرصه‌های مبارزه طبقاتی ضرورتی است اجتناب ناپذیر. بدون شرکت زنان این مبارزات به پیروزی نخواهند رسید. تنها درچنین صورتی است که آنها بعد از هزاران سال مرارت و سرکوفت و تحمل فجایع غیر قابل توصیف، نوازش لطیف نسیم آزادی را در صبح‌گاه پیروزی انقلاب شان، حس خواهند کرد و تا آن زمان، رژیم‌های طبقاتی با انواع اتیکت اسلامی، پادشاهی، جمهوری، سکولار، لائیک و غیره و غیره حرمت و شخصیت آنان را لگدکوب خواهند کرد. اما دیگر زمان برای ادامه‌ی شلنگ و تخته اندازی نظام‌های استثمارگری و مرد سالار تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود و زنان در انقلابات رهائی بخش سوسیالیستی بیش از پیش نقش بزرگ و قهرمانانه‌ای را در کلیه سطوح مبارزاتی به عهده خواهند گرفت. استبداد مطلق حاکمان و نظام گندیده سرمایه‌داری در ایران آخرین نفس‌های خود را می‌کشد و نهایتاً به دست کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان آزادی‌خواه و ضد استثمار و ستم، به گورستان تاریخ فرستاده خواهد شد. برای تحقق این جهان نو متحد و متشکل شویم. به طور مشخص نیز صدای اعتراض خود را علیه لایحه

ضدن مطروحه در مجلس بلند کرده



و برای خفه کردن آن در نطفه مبارزه متحدی را پیش ببریم.

(۱) - سندیکای کارگران شرکت واحد، از تأیید شدن احکام اخراج تعدادی از اعضای این تشکل صنفی در دیوان عدالت اداری خبر داد.

به گزارش خبرنگار "ایلنا"، روابط عمومی سندیکای کارگران شرکت واحد اعلام کرد: در ماه های اخیر دیوان عدالت اداری به غیر از یک نفر احکام اخراج ۹ عضو دیگر این تشکل را تأیید کرده است.

این افراد بیشتر از سوی هیات های حل اختلاف ادارات کار استان تهران به اخراج محکوم شده بودند.

بر این اساس تنها حکم اخراج نعمت الله امیرخانی در دیوان عدالت اداری نقض شده است. اما احکام اخراج سایرین تأیید شده است.

سعید ترابیان، رضا فاضلی، علی اکبر پیر هادی، سید رضا نعمتی پور، منصور حیات غیبی، عطا باباخانی، سلطان علی شکاری، وهاب محمدی و امیر تأخیری از جمله اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد هستند که احکام اخراج آنها تاکنون به تأیید دیوان عدالت اداری نیز رسیده است.

اخراج شدگان همگی، از رانندگانی بودند که در جریان اعتصاب زمستان ۸۴ کارگران شرکت واحد اخراج و حتی مدتی را نیز در حبس سپری کردند.

روابط عمومی سندیکای کارگران شرکت واحد، در واکنش به تأیید شدن احکام اخراج، اعلام کرد: اخراج شدگان به زودی از طریق قانونی اعتراض خود را به دیوان عدالت اداری ابلاغ خواهند کرد.

بنا بر ادعای این تشکل صنفی چون کمیته های انضباطی کار شرکت واحد در زمان صدور احکام اخراج ماهیت غیر قانونی داشته است خواستار لغو تمام احکام است که تاکنون بر مبنای تصمیمات این کمیته های کارکنان شرکت واحد صادر شده است.

پیشتر سندیکاهای کارگران شرکت واحد، اعلام کرده بود که کمیته انضباطی کار این شرکت از ابتدای دهه ۷۰ تا ابتدای سال جاری بدون ثبت قانونی در وزارت کار فعالیت کرده است

اعدامها... بقیه از صفحه اول

مسالمت آمیز گرایش یافته و از طریق گسیل نماینده اش به کنفرانس ۵۷ کشور اسلامی در تهران (۲۵ جمعه مرداد ۱۳۸۷) به نرم کردن مواضع اش در رابطه با ایران پرداخته است (بنابه گزارش آژانس خبری فرانسه).

رژیم ایران با اطلاع از این امر و کلا درک این که فعلا و تا اطلاع ثانوی آمریکا قادر به تجاوز به ایران نیست، دشمن عمده خود را نه در تجاوز خارجی، بلکه در مقاومت کارگران و زحمت کشان زنان جوانان و کلا رشد جنبشهای توده ای می بیند.

جوانانی که امروز به پای چوبه دار فرستاده می شوند، اکثرا در دوران حاکمیت این رژیم متولد شده و درخت زنده گانی شان در اوج شکوفائی، توسط خود این حاکمان از ریشه کنده می شود و اگر خلائی نیز از آنها سرزده باشد، ناشی از آموزشهایی است که در طی حاکمیت نکبت بار و ننگین رژیم اسلامی دیده اند که حتا حق نفس کشیدن رانیز از مردم سلب کرده است! لذا اگر قرار محاکمه و مجازات باشد، این رژیم و گرداننده گان اصلی آن و میر غضبانش است که باید به دادگاه انتقام مردم کشیده شوند و صدور حکم محکومیت باید اساسا دامن خود رژیم را بگیرد!

اکنون که حاکمان در هیچ زمینه ای درجهان و از جمله در بازیهای المپیک پکن نتوانسته اند جز رتبه های آخر را به دست بیاورند، تصمیم گرفته اند تا امسال در زمینه تعداد اعدام شده ها، شماره یکم درجهان شوند تا بار دیگر و پس از گذشت بیش از ۵۰۰ سال از زمان روشن گری و نفی حاکمیت دین بر دولت، ثابت کنند که "قاسی الجبارین" طبقاتی کامل ترین شکل خود را در نظام متکی بر حاکمیت دین بر دولت پیدای کند!

در دهه های گذشته، وقتی که حاکمان جمهوری اسلامی جواب شایسته ای را در کشتار دهها هزار زندانی سیاسی و به کشتن دادن صدها هزار جوان و نوجوان در جنگ ارتجاعی ایران و عراق در نیمه اول دهه ۱۳۶۰ و معلول شدن صدها هزار نفر دیگر، دریافت نکردند؛ زمانی که دادگاه بین المللی امپریالیستها در برابر کشتار هزاران زندانی حکم گرفته از بی دادگاههای اسلامی در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ که امسال بیستمین سالگرد کشتار بی رحمانه ای آن عزیزان می باشد، لب از لب نگشود و حتا تلاش تعدادی از نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور، جهت شکایت از رهبران رژیم نزد دادگاه بین المللی لاهه، به طرز مفتضحانه ای ول شد؛ دیگر حاکمان جمهوری اسلامی مانعی در برابر خود ندیدند تا هر روز و با قطار کردن انواع و اقسام

اتهام های دروغین، خونریزی بیشتری را جهت ایجاد ترس و سکوت گورستانی در کشور، سازمان دهند.

مردامه امسال نیز بساط دار همه جا برپا شد تا فرزندان دیگری از سرزمین محنت زده ای ایران را به دیار نیستی بفرستند. اعدام ۳۰ نفر در تهران به بهانه ای ارادل و اوباش بودن، اعدام ۴ نفر در زاهدان و اعدامهای دیگر زندانیان سیاسی به بهانه ای وابسته گی به این یا آن جریان "ملی" در بلوچستان، در کردستان و در خوزستان و بالاخره تلاش ضد انقلابی حاکمان در سرکوب خواستهای ملی و یا قلع و قمع اقلیتهای مذهبی - نظیر سنی ها، در اویش، بهائیان، اهل حق و غیره - روزی نیست که وقفه پیدا کرده و حاکمان جمهوری اسلامی با خون این افراد وضوی طبقاتی نگرفته باشند! مرزهای افشاگری ساله است که در نور دیده شده اند. کم نیستند صحنه های دردآوری که مردم روزانه در اعدام بی گناهان و در تجاوز بی شرمانه به حقوق شهروندان، شاهد آناند. کم نیستند گزارشات شکنجه ها و رفتاری که ماموران اسلامی در به خفت و خواری کشاندن انسانهای مبارز و سربلند، در بیغولهای جمهوری اسلامی مرتکب شده و می شوند. این افشاگرها که مشتی از خروارها جنایات عمال رژیم می باشند، لازمند، اما نه کافی!

دیگر با جمع آوری امضا و با ترتیب اعتراضات به تنهایی، نمی توان این دشمن بشریت را که خون چشمانش را گرفته است به ملایمت و برخوردی انسانی دعوت کرد. "جواب ظلم را باید با آبدیده شمشیر" داد. و دادن چنین جوابی مستلزم "ترک شکوه" در صفوف انقلابیون است و درک ضرورتها!؛ چنین جوابی مستلزم متحد شدن و مبارزه در زیر رهبری واحد انقلابی و پیشرو است؛ مستلزم ایجاد چنان رهبری با کفایتی است که با درک درست از جهان و نیروهای طبقاتی عمل کننده در آن، تشخیص درست استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی و اعتماد عمیق به توده های میلیونی کارگر و زحمت کش - این سازنده گان اصلی نعمات مادی جامعه - بتواند در صف مقدم مبارزه برای براندازی رژیم اسلامی و هر نوع نظام طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و برقراری حکم اکثریت کارگر و زحمت کش فعالانه عمل کند؛ مستلزم آن است که از حیطمی نظری، به قلمرو سازمان دهی و عملی مشت در برابر مشت، در سطحی سراسری گام برداشت.

تحقق چنین برنامه انقلابی نیز در گرو آن است که پیشروان مبارز و انقلابی جامعه از خود درایت نشان دهند، تفرقه اندازان و خودستایان بدون هنر را از خود برانند و با احساس مسئولیت در قبال طبقه کارگر و





توده‌های زحمت کش، قاطعانه با فرقه گرائی مرزبندی کنند. کسانی را که درجست و جوی طلب کمک از امپریالیستها و صهیونیستها هستند، افشا نمایند و آنانی که لالائی رفرمیستی درپناه اسلام و غیراسلام را می‌خوانند از خود دورکنند.

"این جهان جنگ است چون کُل بنگری" و این جنگ چیزی جز جنگ بی رحمانه طبقات استثمارگر علیه استثمارشونده ها و یا جنگ بین خود استثمارگران برای کسب سهم بیشتر از نعمات جهان و براساس قلدری و چپاول نتیجه‌ی کار دیگران، نیست. در این جنگ که تا به حال میلیونها میلیون انسان بی‌گناه قربانی شده‌اند، رحم و شفقتی از جانب مهاجمان حاکم درکار نبوده و نیست. اگر سرکرده‌گان جمهوری اسلامی با شقاوتی که دربالا ذکر شد به سرکوب کارگران و زحمت کشان می پردازند، اینان نیز در دفاع از خود باید برای مقابله با جنایت‌کاران حاکم خود را آماده کنند. خیال واهی نسبت به شفقت حاکمان بردل خود راه ندهند و دست جلادان حاکم را از دراز شدن به سوی توده‌های مردم قطع کنند و آنها را از موقعیت حاکم به زیر بکشند. در این حرکت تاریخی، جایی برای عمل‌کردن به سان حاکمان، انتقام‌گیری شخصی و یا قهرمان بازی سکتاریستی و جدا از توده‌ها، نیست. این حرکتی است هم‌آهنگ، سازمان‌یافته و حساب شده و تحت رهبری محکم و استوار و بدون رهاکردن مبارزه طبقاتی، حتا برای یک لحظه! تاریخ جوامع طبقاتی نشان داده است که در هیچ جای جهان کارگران و زحمت کشان نتوانسته‌اند با مبارزه و اعتراضات مسالمت آمیز استثمارگران را از قدرت به زیر کشیده و حتا خواسته‌های به حق خود را به دست آورده‌باشند.

تنها با چنین درکی است که می‌توان مرز بین فعالیتهای مشخص اعتراضی را با فعالیتهای تاریخ ساز براندازی، به درستی معین کرد و آنها را باهم هم‌آهنگ نمود و نیروهای انقلابی را در کوره راه‌های رفرمیستی و اپورتونیستی و آنارشستی به هرز نداد. تنها از این طریق است که توده‌های کارگر و زحمت کش به نیروهای پیشرو خود اعتماد کرده و به دور آنها حلقه خواهندزد و با شرکت وسیع خود در مبارزه برای براندازی نظام سرمایه داری، در به ثمر رساندن و پیروزی انقلاب نقش برجسته‌ای را به عهده خواهند گرفت.

در آستانه‌ی بیستمین سالگرد قتل وحشیانه‌ی زندانیان سیاسی، یاد هزاران و هزاران جان باخته مبارز را گرامی بداریم. ضمن پیشبرد مبارزات مشخص تاکتیکی، جهت

و ادار نمودن رژیم به برخی عقب نشینیهای ولو کوچک، برای درهم کوفتن بساط فرعونی استثمارگران متحد و متشکل شویم. از تاریخ خونین سرکوبگری در ایران و جهان بیاموزیم و نسبت به طبقات استثمارگر حاکم توهم به خود راه ندهیم. رهائی زنان و مردان کار و زحمت درگرو کسب قدرت توسط آنان و اداره کشور به دست آنان است و حاکمان کنونی ایران و جهان را با این معیار باید ارزیابی کنیم که در خدمت کدام طبقات عمل می‌کنند. امروزه دیگر پته‌ی دموکراسی خواهی بزرگترین استثمارگران جهان یعنی دول امپریالیستی به روی آب افتاده است. امروز ماهیت متزلزل و سازش‌کارانه‌ی سرمایه‌داران متوسط در کشورهای پیرامونی هویدا شده است. امروز ناپیگیری خرده بورژوازی در هدایت انقلابات ضد سرمایه‌داری هرچه بیشتر عیان گشته‌است. در سراب ایجاد دموکراسی نوع بوش - بلری در ایران نباشیم و افکار غلط "از این درتا به آن در فرج است" را کنار بگذاریم. در فکر تغییر اساسی و بنیادی حاکمیت و مناسبات استثماراری باشیم و آنها را از ریشه برکنیم.

تکرار اشتباهات گذشته و صرفا نوک بینی را دیدن همان اندازه نادرست است که بی اعتنائی به تاریخ: محمدعلی‌شاه قاجار سلطان مستبد و نوکر بیگانه را با خون انقلابیون مشروطیت سرنگون ساختیم. اما رضاشاه مستبد و دودمان آن بر سر کار آورده شدند! نظام پادشاهی مشروطه را با جان فشانی کارگران و زحمت کشان بر انداختیم، اما نظام جمهوری اسلامی مستبدتر جای آن را گرفت! بی حقوقی مردم کار و زحمت روزبه روز بیشتر شده و در کشور ثروتمندان گرسنگی و قانون جنگل سرمایه حاکم گشته است. این تجارب تاریخی به ما می‌آموزند که فقط به آن طبقه‌های اعتماد کنیم که مستقل و متکی به خود است؛ تکیه گاه‌اش فکر و عمل و نیروی بازوی خودش هست. ضررش به هیچ کس نرسیده ولی نفعش به سرمایه‌داران می‌رسد. طبقه‌ای که دیگر نه به نیروهای خارجی دل می‌بندد و نه به حیل‌گریهای اسلامی و رفرمیستی! فقط به آن نیروهای سیاسی اعتماد کنیم که پای در عمل بوده و برای متحد شدن اکثریت عظیم کارگران و زحمت‌کشان مبارزه می‌کنند و تکیه گاه اساسی و عمده‌شان آنانند.

سالهای سال است که بُرد و مرز تاثیر مبارزات مسالمت آمیز و اعتراضات و اعتصابات جدا از هم، مشخص شده و محدودیت آنان معین گشته‌اند. آزموده را آزمودن خطا است.



پست مدرنیسم. بقیه از صفحه اول

دیالکتیکی - و نقد جوامع موجود از نظر تاریخی - ماتریالیسم تاریخی - ایدئولوژی، سیاست، سازمان یابی، شیوه کار و نحوه فرماندهی جوامع را از دیدگاه خود مطرح ساخته‌است. در عین حال وی برای تحقق جهانی آزاد و رها از استثمار و ستم طبقاتی، رها از جنگ و کُشت و کُشتار انسانها به خاطر منافع تنگ نظرانه طبقاتی، به خاطر محو فقر و گرسنگی، بی‌خانمانی و پایان دادن به وضعی که اندکی از انسانها غرق در استقاده از انبوه امکانات تولید شده توسط کارگران و زحمت‌کشان و اکثریت عظیمی از انسانهای کار و زحمت غرق در فقر و فاقه، با انتشار "مانیفست حزب کمونیست" توسط مارکس و انگلس نکات اساسی دیدگاه دیالکتیکی رشدیابنده خود را در معرض دید جهانیان قرارداد.

اما اشتباه است اگر تصور کنیم که به‌جز دو طبقه‌ی اصلی استثمارگر و استثمارشونده در جوامع بشری، افشار دیگری از انسانها نیستند که به هیچ‌یک از این دو طبقه تعلق ندارند. اینان به علت ضعف اقتصادی در نوسانی دائمی بین دو طبقه اصلی جوامع طبقاتی قرار دارند این افشار نیز به دنبال تامين منافع مادی خود هستند و به جز تعداد اندکی که به دلایل مختلفی و از جمله انباشت اندک اندک سرمایه و یا به دست آوردن آن از طریق خدمت به طبقات استثمارگر، پیوسته و در خدمت آنان قرار می‌گیرند و یا با از دست دادن امکانات مادی خود به صف استثمارشونده‌گان و فروشنده‌گان نیروی کار - اعم از فیزیکی و یا فکری - رانده می شوند، ناشی از وضعیت مادی متزلزل خود دیدگاهها و برخوردشان به مسائل اجتماعی نه تنها افراد منشانه، بلکه آنارشستی، متزلزل و نوسانی بوده و در نتیجه، ضدیت با تئوریت تحت لوای برابری طلبی اعم از حزبی، دولتی و غیره و عدم پذیرش نظم و انضباط تشکیلاتی به‌ویژه پرولتری، از مشخصه‌ی آنها است. دیدگاه پست مدرنیستی بیان فشرده‌ی نظرات این افشار میانی می‌باشد.

از نظر تاریخی، به‌ویژه در عصر امپریالیسم، خرده بورژوازی با تحمل فشار فوق‌العاده سرمایه بزرگ و تنزل روز افزون موقعیت اجتماعی‌اش از یک سو و رشد مبارزات طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری و کسب قدرت در برخی از کشورها از جانب دیگر، به سوی همکاری با پرولتاریا متمایل شد.

ناتوانی سرمایه بزرگ در تحقق

"آزادی و برابری" انسانها و برعکس



خرده‌بورژوازی در رسوخ به درون مبارزات جاری طبقه کارگر، ایجاد اختلال در دیدگاه انقلابی پرولتاریا و سپس براساس جهان بینی خود تلاش برای تغییر جهان به سود خرده بورژوازی، از جمله عواملی بوده‌است که در بروز انواع تحریفات اپورتونیستی و رویزیونیستی، دکماتیستی و شماتیستی، فراکسیونستی و انحلال طلبانه در احزاب کمونیست و سپس مقاومت خرده بورژوازی در کشورهای سوسیالیستی در برابر تعمیق سوسیالیسم و کلکتیوی و اجتماعی کردن وسائل تولید، اخلال در تولید و مناسبات اجتماعی به ضرر پرولتاریا، نقش مهمی داشته و زمینه را برای بسط بوروکراسی، نفاق و دورویی، و تلاش جهت تغییر ماهیت دادن حزب و دولت کارگری فراهم نموده و نهایتاً شرایطی فراهم گردید که بورژوازی توانست با این عصای مخوف تکیه‌گاهی‌اش، مجدداً با رسوخ در کلیه‌ی اندامهای جامعه سوسیالیستی و از جمله در ستاد هبری کننده آن - حزب کمونیست - قدرت را از پرولتاریا گرفته و آن را دوباره به زیر مهمیز نظام استثماری سرمایه‌داری بکشاند.

هم اکنون، فردگرایی و فرقه‌گرایی "مدافعان طبقه کارگر و سوسیالیسم" در ایران، نمی‌تواند انگیزه و نمونه‌ی مناسبی برای جلب پیشروان طبقه کارگر به سوی تشکلهای کمونیستی باشد. این فردگرایی و فرقه‌گرایی که اساساً آلوده به نظرات خرده‌بورژوائی پُست مدرنیستی است، چنان روشن‌فکران چپ و حتا برخی از کارگران آگاه را به گمراهی کشانده که با نفی تجارب تاریخی انقلابی طبقه کارگر، درضدیت با حزبیت پرولتاریائی و نظم و انضباط حزبی، اشتباهات صدسال پیش اپورتونیستها را در نفی ضرورت دفاع از حزبیت و اتوریته حزبی، پلاتفرم کار خود ساخته‌اند! این امر تا بدان‌جا پیش رفته که انشعاب‌گری و جدائی از تشکیلات به خاطر اختلافات اکثراً تاکتیکی، سکه رایج روز شده‌است. گویی قرار است سنگ روی سنگ بنای طبقه کارگر در پیشبرد مبارزات طبقاتی قرار نگیرد و سردرگمی نظری و عملی برجینش کارگری سایه‌افکند! این امر در زمانی صورت می‌گیرد که بورژوازی در جهان و در ایران با تکیه به ایده‌ئولوژیهای عقب مانده دینی تلاش می‌کند تا نهایت تمرکز قوا را در سرکوب جنبش رهائی بخش طبقه کارگر و دیگر جنبشهای آزادی‌خواهانه، فراهم سازد و لحظه‌ای از سرکوب هرخواست آزادی‌خواهانه

از مافوقی انسان که تمام همش مصروف این است که ترقی کامل شخص خود را تامین نماید و هر نوع تبعیت شخصی خود را از هر هدف اجتماعی بزرگ، پُست و حقیر می‌شمارد... فلسفه‌ای است که جهان بینی واقعی روشن‌فکر را تشکیل می‌دهد. این فلسفه او را به‌کلی برای شرکت در مبارزه طبقاتی پرولتاریا بی‌مصرف می‌کند."

لنین نیز در ارتباط با دیدگاه روشن‌فکران غیر پرولتری تاکید کرد: "به همان نسبتی که در کشور ما یک حزب حقیقی به‌وجود می‌آید، کارگر آگاه هم باید فراگیرد که چگونه روحیه‌ی یک مرد جنگی ارتش پرولتاری را از روحیه یک روشن‌فکر بورژوائی که با عبارت پردازی آناارشیستی جلودگر می‌شود، باز شناسد." (همان جا - ص ۲۲۶)

دیدگاه‌های النقاطی پُست مدرنیستی در عرصه‌ی مبارزات سیاسی، نه تنها راهگشا نبوده بلکه به بروز انواع و اقسام نظرات انحرافی ناکارا و ناپی‌گیر، متزلزل و بدبینانه از جمله در جنبش کمونیستی و کارگری، دامن می‌زند که رویزیونیسم پُست مدرنیستی که در شماره ۴۰ رنجبر از آن یاد کردیم بخشی از آن را نشان می‌دهد.

البته نظراتی از قماش پُست مدرنیستی، در ظاهر مخالفت با نظام سرمایه‌داری، چندان هم به ضرر نظام حاکم برجهاان امروز نیستند. چون که دشمن اصلی طبقه‌ی سرمایه‌دار، طبقه‌ی کارگر است. تضعیف مبارزات طبقه کارگر توسط نظرات پُست مدرنیستی توسط خرده‌بورژوازی و مشخصاً روشن‌فکران، آنان را در عمل به نیروی ذخیره‌ی سرمایه‌بزرگ تبدیل می‌کند.

بورژوازی به مصداق "دزد بازار را آشفته می‌خواهد!" از هر فرصتی برای تضعیف جنبش طبقاتی آگاهانه‌ی پرولتاریا استفاده می‌کند. پُست مدرنیسم با نفی حقیقت نسبی با نفی یا مغشوش کردن تئوری کمونیسم علمی در مورد طبقات متضاد، مبارزه طبقاتی، انقلاب، سوسیالیسم و غیره تلاش می‌کند تا حرکت تاریخ‌ساز پرولتاریا با سستی، رکود و بی‌اعتقادی انسانهای انقلابی و سوسیالیست و کمونیست نسبت به پیروزی پرولتاریا و ضرورت شرکت هر چه وسیع‌تر، متحدتر و فشرده توده‌ها در زیر رهبری طبقه کارگر در تغییر جهان، مواجه شده و به شکست کشانده‌شود.

گرچه خطر خرده‌بورژوازی بارها توسط رهبران برجسته احزاب کمونیست بیان شده، اما درجه‌ی تاثیر مخرب آن کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. توانائی

تحمیل استعمار، نژادپرستی، جنگهای تجاوزکارانه محلی و جهانی از یک سو، بروز رویزیونیسم کهن در ادوی کارجعت به رفرمیسم کشاندن طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و نهایتاً قرار گرفتن آن در خدمت سیاستهای امپریالیستی؛ به شکست کشیده شدن حاکمیت طبقه کارگر در کشورهای سوسیالیستی توسط رویزیونیسم مدرن در قدرت و بازگشت مجدد نظام سرمایه‌داری بر سر قدرت در این کشورها؛ و در یک کلام ناتوانی نظام سرمایه‌داری انحصارات مالی و ضعف جنبش آگاهانه‌ی طبقه کارگر در هدایت جهان به سوی سوسیالیسم، از جمله عواملی بودند که زمینه را برای رشد نظرات پُست مدرنیستی در نیمه دوم قرن بیستم، مساعد نمودند.

البته فلسفه‌ی نسبی‌گرایی مطلق و نفی حقایق نسبی، نفی وجود ایده جهانی ثابت و مخالفت با عینیت و ارائه دیدی مشکوک نسبت به جهان و تنها رابطه‌ای دیدن همه چیزها و مفاهیم، توسط سورن کیرکگارد و فردریش نیچه و غیره در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پایه ریزی شد که معرف جنبش هستی‌گرا در قرن بیستم بودند. بعد از جنگ جهانی دوم، فیلسوفهای ضد بنیادگرایی نظیر مارتین هایدگر، لودویک ویتگنشتین، دریدا و... مدعی شدند که عقلائی بودن نه مطمئن و نه روشن است. این تئوری انتقادی در چارچوب سیاست باقی نمانده و در معماری، هنر، ادبیات و فرهنگ نیز مدافع نوعی آناارشیسم گردید. لذا تاکید روی "نامتعینی" - indéterminism - طرز تفکر، سیاستها و غیره مشخصه‌ی عمده‌ی این دیدگاه می‌باشد. این تئوری برخلاف دیدگاه مارکسیستی که به حقیقت نسبی معتقد است، نامتعینی مطلق را به هر پدیده‌ای و در هر حالت و زمانی عمومیت می‌دهد و آن را تبلیغ و ترویج می‌کند. دیدگاهی که از وضعیت طبقاتی متزلزل و بدبینانه خرده‌بورژوازی برمی‌خیزد. گرایشات "کمونیستی پُست مدرن" علی‌رغم "های و هوی" فراوان و تکیه بر دفاع از طبقه کارگر در حقیقت مدافع خرده بورژوازی اند.

کائوتسکی در اوایل قرن گذشته، زمانی که هنوز از مارکسیسم عدول نکرده بود (ر.ک. به عصر جدید شماره ۴ - ۱۹۰۳ - به نقل از "یک گام به پیش دوگام به پس"، آثار منتخب لنین در یک جلد، ص ۱۹۸)، نظرات نیچه را به نقد کشیده و نوشت: "فلسفه نیچه باستانیش

پُست مدرنیسم، دیدگاه طبقاتی خرده‌بورژوائی است!



در جهان باز نمی‌ماند.

لذا دفاع از دست‌آوردهای تئوریک پرولتاریا، پیاده کردن جدی آموزشهای تئوریک آن در ۱۶۰ سال اخیر در رابطه با شرایط مشخص هر کشور، تشکیل حزب کمونیست واحد در هر کشور و نفی پلورالیسم تشکیلاتی کمونیستها جهت هدایت مبارزه‌ی طبقاتی طبقه کارگر، تا انجام انقلاب سوسیالیستی و ادامه انقلاب تحت حاکمیت پرولتاریا و پیش بردن مبارزه در دوجبهه بیرونی با نظام سرمایه داری و درونی با انواع نظرات رویزیونیستی و مشخصا در شرایط کنونی جهان پیاده کردن رهنمود عام کمونیسم علمی "کارگران همه کشورها متحد شوید"، زمینه را برای حرکت پُرتوان کمونیستها و طبقه‌ی کارگر به پیش در زیر پرچم انقلابی، فراهم می‌سازد. تعلل در این زمینه و عدم تعهد به حزبیت پرولتری و کشاندن اختلاف نظر سیاسی به سطح جدائی تشکیلاتی بدون مبارزه ایدئولوژیک، عملا خواسته یا ناخواسته آب به آسیاب پُست مدرنیسم می‌ریزد که به چندپارمگی باز هم بیشتر صف پرولتاریا منجر می‌شود و به بقای نظام سرمایه‌داری کمک می‌نماید.

۲۸ مرداد ۱۳۸۷ - ابراهیم



اهداف موافقت... بقیه از صفحه آخر

اساس این بند ها ، توافقنامه نه تنها حقوق و حاکمیت ملی عراق را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه عراق را به‌طور "قانونی" از یک کشور "وابسته" به یک کشور نیمه مستعمره و یا مستعمره نوین ("حیاط خلوت آمریکا") مبدل می‌سازد . ابعاد پدیده کاپیتولاسیون در این توافقنامه فقط به عرصه های نظامی و امنیتی عراق محدود نمی‌شود و شئون دیگر زندگی مردم عراق و حوزه های سیاسی و دولتی آن کشور را نیز دستخوش تجاوز و تاراج قرار می‌دهد .

۲ - این معاهده مثل معاهدات تحمیلی دوران استعمار کهن و نوین ، حتی به دولت عراق و به قوه قضائیه آن حق بازپرسی و بازخواست نیروها و سربازان نظامی و سربازان "پیمانی" را نمی‌دهد . این مصونیت حتی شامل افرادی می‌گردد که کارمندان شرکت های آمریکائی در عرصه های امنیتی ، راه و ساختمان ، نفت و ... هستند .

۳ - در این معاهده ، دولت عراق حق نظارت و کنترل بر آمد و رفت نیروهای

متعلق و وابسته به آمریکا ، مساحت منطقه تحت سلطه و یا مسیر حرکت آنها را ندارد .

۴ - بر اساس این معاهده امنیتی ، نیروهای نظامی آمریکا حق دارند مراکز تقنینی ویژه منجمله زندانهای وابسته به خود ، برای " حفظ امنیت " در مناطق مختلف عراق احداث کنند . در این زندانها ، نیروهای آمریکائی حق دارند که " تهدید کننده‌گان امنیت و صلح " عراق و آمریکا و موثفین آنها را زندانی ساخته و این " تهدید کننده‌گان " را وادار به " اعتراف " سازند . ایجاد یک گوانتاناموی خاورمیانه ای یکی از مولفه های این معاهده است .

۵ - طبق مفاد این معاهده ، نیروهای ویژه و نظامی آمریکا آزادند که به هر کشوری در همسایه‌گی عراق تحت نام " دفاع از امنیت و صلح جهانی " حمله نموده و آن کشور را هدف میلیتاریسم خود قرار دهند . آنها برای این حرکت خود می‌توانند از نیروهای انسانی ، اراضی ، آبها و آسمان عراق استفاده کنند .

نکات فوق الذکر بخشی از مفاد و بندهای این معاهده امنیتی است که به صورت یک توافقنامه محرمانه از طرف دولت آمریکا به دولت عراق " پیشنهاد " شده است . به قول معروف " آتش آنقدر شور بود که آشپز نیز به صدا در آمد " . هدف نواستعماری و ماهیت حیاط خلوت ساختن عراق در این توافقنامه به قدری شفاف است که بعد از انتشار بعضی از مفاد و بندهای آن ، پذیرش توافقنامه حتی مورد اعتراض و انتقاد نوری المالکی و بعضی از اعضای کابینه او قرار گرفت . هیاهوی اینان را نباید به حساب این امر گذاشت که آنها " سرعقل " آمده و احتمالا طرفدار کسب حاکمیت ملی شده اند . سهم خواهی و پیشکنشی طلبی نوری المالکی از نظام جهانی و سپس پذیرش توافقنامه بعد از جرح و تعدیل سطحی آن یکی از ویژگی های نیروها و دولتیان کمپرادور در کشورهای حاشیه ای - پیرامونی است که از نظر تاریخی بی‌سابقه و استثنائی نیست .

به‌طور مثال ، در سال ۱۹۱۹ ، هیئت حاکمه ایران به رهبری وثوق الدوله و همکارانش ، به بهانه هراس از " تجزیه " ایران و " گسترش بلشویسم " و برای سرکوب جنبش های آزادی‌خواهی در ایران ، موقعیت را برای " اتحاد " با انگلستان مناسب شمرده و به پای مذاکره و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس رفتند . در آغاز مذاکره ، وثوق الدوله نخست وزیر ایران ، نصرت الدوله فیروز (وزیر امور خارجه) و

مسعود صارم الدوله (وزیر مالیه) دقیقا مثل نوری المالکی و همکارانش هیاهو راه انداخته و خواهان جرح و تعدیل در مفاد قرارداد شدند . علارغم هیاهوی وثوق الدوله و همکارانش ، ا فشار مختلف مردم آنها را متهم به " ایران فروشی " و " بیگانه‌خواهی " ساختند . علت این‌که وثوق الدوله و یارانش به این نوع اتهامات معروف گشتند ، یک انگ سیاسی یا برجسب نبود ، بلکه این بود که آنها بعد از اعتراضات خود هر سه مبلغی " پیشکش " یا رشوه (وثوق الدوله ۲۲۰ هزار تومان ، نصرت الدوله و صارم الدوله هر کدام ۱۷۰ هزار تومان) از انگلیس ها به پاداشت خدمات خود برای امضاء قرارداد دریافت کردند .

به هرو سوال اصلی این است که سیاست ناظر بر این توافقنامه امنیتی که هنوز به طور رسمی اعلام نشده است ، چه اهدافی را در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه واز جمله ایران ، دنبال می‌کند ؟

اهداف توافقنامه

بدون تردید اهداف این معاهده را نمی‌توان بدون توجه به پدیده میلیتاریسم در دوره جهانی تر شدن سرمایه مورد بررسی قرار داد . نزدیک به سی سال بعد از عروج آمریکا به قدر قدرتی در سطح جهانی (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳) هیئت حاکمه آمریکا اهداف امپریالیستی خود را بدون ضرورتا توسل به میلیتاریسم به نحو موثری پیش می‌برد . در زمان " جنگ سرد " آمریکا بدون استفاده از نیروهای نظامی و بدون توسل به میلیتاریسم موفق شد که با توسل به پروسه کمپرادورسازی و استفاده از محمل های موثری چون سیا ، در متجاوز از بیست کشور از طریق کودتا دولت های ضد امپریالیستی و دموکراتیک را نابود ساخته و دولت های کمپرادور متعلق به " بلوک غرب " به سرکردگی آمریکا " را ، جانشین آنها سازد . در این کودتاها و تغییر رژیم ها (از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ مطابق با ۱۹ آگوست ۱۹۵۳ در ایران گرفته تا کودتای یازده سپتامبر ۱۹۷۳ در شیلی) آمریکا بدون حمله نظامی و طبعا بدون دادن تلفات نظامی موفق شد که به اهداف سیاسی و اقتصادی خود دست یابد . بی جهت نیست که بعضی از تحلیل‌گران تاریخ سیاسی واز جمله استفان مزاروش ، آمریکا را در این دوره یک امپریالیست " غیراراضی محور " محسوب می‌دارند . ولی بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی و



آمریکا را در آینده به‌ویژه در خاورمیانه ورق خواهد زد .

شایان توجه است که امروز بعد از حکومت های افغانستان و عراق ، دولت های کمپرادور و پروآمریکائی که بلافاصله با خطر تشدید بحران و حتی فروپاشی روبه‌رو هستند ، دولت های پاکستان و اسرائیل می‌باشند . نگارنده در شماره های پیشین نشریه رنجبر به بررسی چگونگی بحران حکومتی پاکستان و احتمال فروپاشی و حتی تجزیه آن کشور به عنوان یکی از " کشورهای جلو جبهه " در پروژه جهانی آمریکا پرداخت . در اینجا به بررسی بحرانی که دولت اسرائیل به خاطر فعل و انفعالات سیاسی ، نظامی جاری و تغییر اوضاع در سطح جهان و منطقه خاورمیانه با آن روبه‌رو است ، می‌پردازد .

بحران خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

در دوره جنگ سرد به‌ویژه بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ (که منجر به پیروزی نظامی اسرائیل ، اشغال نظامی کرانه غربی ، اورشلیم ... و سپس آغاز افول و مرگ پدیده ناصریسم گشت) اسرائیل به مطمئن ترین و مسلح ترین متحد و شریک آمریکا در خاورمیانه و حتی در دیگر مناطق استراتژیکی جهان سوم ، تبدیل شد . اما بعد از فروپاشی شوروی و " بلوک شرق " و پایان دوره جنگ سرد ، اسرائیل فلسفه قدرقدرتی نظامی و دیپلماتیک خودش را که عمده‌تا ناشی از وجود شکاف های مصنوعی و خیالی و گاه واقعی بین دو بلوک " شرق و غرب " بود ، به‌تدریج از دست داد . این روند که نزدیک به بیست سال پیش با پایان جنگ سرد شروع شده بود همچنان ادامه یافت و حتی پیروزی نومحافظه کاران که بخشا به موقعیت اسرائیل در پروژه جهانی آمریکا هنوز هم مقام والائی می‌دهند ، نیز نتوانست از پیشروی این روند به طور موثری جلوگیری کند . پیشروی این روند به‌ویژه بعد از شکست نظامی اسرائیل در جنگ لبنان در اوت ۲۰۰۶ ، تشدید یافت . به نظر من علت تقلای سیاسی ، دیپلماتیک و نظامی اسرائیل در شش ماه گذشته (نیمه اول سال ۲۰۰۸) را باید در بحران عمیقی که این دولت و چنین مدل های حکومتی در خاورمیانه در آن فرو رفته اند ، جست‌وجو کرد . اقدامات اخیر آمریکا در به‌سازش کشاندن سوریه و اسرائیل پشت درهای بسته بر سر مسئله ارتفاعات جولان ، قبول میانجی‌گری مصر بین حماس و اسرائیل بر سر نوار غزه ، روی کار آمدن میشل سلیمان به عنوان رئیس جمهور لبنان با جهت

و ازجمله ایران به‌وجود آورده ، بیش از پیش دامن زده است .

ماهیت تضاد اصلی در خاورمیانه

گزارش های محدود و کمیاب ولی مطمئن و مستقل، از افغانستان و عراق، حاکی است که پیشرویهای میلیتاریستی (علیرغم هیاوی نوکانها و رسانه های گروهی گوش به فرمان کاخ سفید) برای موقعیت آمریکا موقتی بوده و طراحان پروژه جهانی آمریکا در قدم اول خود با ناکامی روبه‌رو شده اند . بدون تردید ، فقدان چشم انداز روشن این طراحان در مقابل فعل و انفعالات عمیق اجتماعی و تغییرات ژئوپلیتیکی در خاورمیانه و دیگر مناطق سوق الجیشی در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی، عامل مهمی در این ناکامی می‌باشد. نوکانها و حتی دیگر جناحهای سیاسی درون هیئت حاکمه آمریکا به خاطر فقدان چشم اندازناشی از منافع تنگ‌نظرانه طبقاتی، تصور می‌کنند که با ایجاد دولت های مقتدر نظامی وابسته به آمریکا می‌توانند در کشورهای " جلو جبهه " در منطقه (افغانستان ، عراق ، سوریه ، لبنان و ..) به استقرار ثبات و امنیت در حیاط خلوت آینده خود نائل گردند . در صورتی‌که تعبیه و اعمال دولت های با ثبات و امن پروآمریکائی در تضادی عمیق و تاریخی با خواست ملت های این مناطق است . همان طور که تجزیه عراق نشان می‌دهد ، آنچه که مردم در این کشورها می‌خواهند کسب حاکمیت ملی (حق تعیین سرنوشت و بهره‌مندی از حقوق ملی) است . به نظر نگارنده ، این تضاد (استقرار دولت های " با ثبات " پروغربی از یک سو و خواست کسب حاکمیت ملی از سوی دیگر) عامل اصلی بحران بزرگی است که امروزه دامن تمامی حکومت ها و کشورهای منطقه خاورمیانه منجمله ایران را گرفته است .

در خاورمیانه نه فقط رژیم جمهوری اسلامی و دولت های ساخته و پرداخته شده نظام جهانی بلکه حکومت های تاکنون با ثبات کمپرادور مثل پاکستان ، عربستان سعودی ، مصر و اسرائیل نیز با این بحران روبه‌رو هستند . تمام شواهد نشان می‌دهد که مردمان این کشورها خواهان کسب حاکمیت ملی هستند ولی آنچه که سرکردهگان نظام جهانی در کشورهای منطقه می‌خواهند استقرار دولت های با ثبات و امن (انقیاد بدون قید و شرط به امپراتوران کاخ سفید) است . این تضاد بین خواست بخش بزرگی از مردم و هدف پروژه نظام جهانی، مولفه های ناکامی

" بلوک شرق " و پایان دوره جنگ سرد ، میلیتاریسم در تاروپود نظام رخنه کرده و بعد از تبدیل به بخشی از سوخت و ساز رژیم سرمایه ، به یک وجه ایدئولوژی رسمی آمریکا و ابزار رسمی راس نظام در پیشبرد پروژه جهانی آمریکا (جهانی ساختن " دکترین مونرو ") مبدل شد. در این دوره که از اوایل دهه ۱۹۷۰ به موازات وقوع و ادامه بحران ساختاری نظام سرمایه شروع شده و تا کنون ادامه دارد ، آمریکا در هیچ کشوری بدون حمله و اشغال نظامی قادر به جای‌گزینی و تغییر رژیم نگشته و به حق مثل اجداد کهن خود ، به یک امپریالیسم " ارضی محور " (البته در سطح جهانی) تبدیل شده است . در این مدت آمریکا فقط از طریق حمله و اشغال نظامی و تسخیر ارضی و استفاده از نظامی‌گری به عنوان ابزار در پیشبرد هدف خود قادر شد که در کشورهای گرانادا (۱۹۸۳) ، پاناما (۱۹۸۹) ، یوگسلاوی (۱۹۹۶) ، افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) موفق به تغییر و جای‌گزینی رژیم گردد . در واقع هدف تحمیل قرارداد و توافقنامه امنیتی با عراق از طرف نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید " قانونی " ساختن تثبیت قدرقدرتی نظامی آمریکا به عنوان مدیرعامل و راس نظام جهانی در خاورمیانه " جدید " است . به کلامی دیگر فلسفه ارائه طرح موافقتنامه امنیتی تثبیت دستاوردهای هیئت حاکمه آمریکا در جدال با ابر قدرت افکار عمومی جهانی در صحنه عراق و خاورمیانه می‌باشد . تصویر نومحافظه کاران حاکم از این معاهده تسلط کامل (هژمونیک) نظامی ، سیاسی ، امنیتی و اقتصادی بر عراق به عنوان اولین و مطمئن ترین سکوی پرش در پروژه جهانی آمریکا در خاورمیانه جدید است . آمریکا با عقد و تصویب این معاهده می‌خواهد به مردم جهان ، به کل متحدین و رقبای خود، به‌ویژه چین و روسیه و حتی به دولت های گوناگون کمپرادوربه خود در خاورمیانه، یادآوری کند که ابرقدرتی نظامی است و حوزه و ابعاد اقتدارش در خاورمیانه و نهایتا در کل جهان باید به رسمیت شناخته‌شود. ولی بررسی اوضاع و چشم انداز فعل و انفعالات سیاسی در خاورمیانه و جهان نشان می‌دهد که پدیده جهل در به‌کارگیری زور و بی‌افقی فراگیر در سیاست خارجی آمریکا نه تنها افکار عمومی جهانی را بیش از هرزمانی درگذشته علیه ابرقدرتی بلامنازع آمریکا بسیج ساخته، بلکه به ابعاد و عمق تضادی که سیاست های امپریالیستی آمریکا در کشورهای خاورمیانه



مردم ایران قرار داشتند ، امروز وظیفه ی پرمسئولیتی دارند . این نیروها که به حق با کلیت رژیم جمهوری اسلامی از یک سو و با نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) از سوی دیگر خط کشی کرده اند ، زمانی می توانند دوباره در راس جنبش های دخالتگر توده های مردم قرار گیرند که متفقا به عنوان یک بدیل مناسب و موثر در انظار عمومی حضور یافته و اعتماد اجتماعی و سیاسی توده های مردم را که به حق محتاط و نگران اوضاع هستند ، جلب کنند . راه جلب اعتماد مردم ، بدون تردید رشد و عروج این بدیل بهمثابه رهبر مبارزات دخالتگرانه مردم است . سرنوشت ایران و مردم ایران را نه جمهوری اسلامی سرمایه و نه نظام جهانی سرمایه بلکه جنبش های دخالتگرانه سیاسی و اجتماعی مردم ایران تعیین خواهند کرد . اگر سرکوب و خفقان و یا توپ و تانک قادر بودند سرنوشت ملی را در جایی رقم بزنند ، در عراق اشغالگران آن با خرج صدها میلیارد دلار بعد از نزدیک به شش سال با بحران مواجه نگشته و در باتلاق فرو نرفته بودند . مردم ایران می دانند که جنبش های دخالتگرانه آنها هم اکنون دشمنان رنگارنگ آنها را یا محتاط و یا به هراس انداخته است . آنچه که باید در صحنه جدال ظهور کند ، عروج یک بدیل رهبری مطمئن و قابل اعتماد از اتحاد نیروهای طرفدار حاکمیت و حق تعیین سرنوشت ملی است . اقتشار مختلف مردم ایران بهویژه جوانان ، با مراجعه به تاریخ و غور و تفحص در ادوار آن متوجه شده اند که وقتی آنها تصمیم خود را گرفتند و برای تعیین سرنوشت خود به عنوان یک ملت - دولت به میدان چالش و جدال آمدند ، چگونه حکومت شاهان و حامیان امپریالیست آنها را در سه نوبت (انقلاب مشروطیت ، دوره ملی شدن صنعت نفت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷) مستاصل و درمانده ساخته و وادار به عقب نشینی ساختند . امروزه نیز مثل گذشته ، ضمانت پیروزی مردم در عرصه دخالت در تعیین سرنوشت خویش ، رشد و عروج یک بدیل مناسب و مورد اعتماد مردم از سوی نیروهای چپ و دموکراتیک است که خواهان آزادی و رهائی از جمهوری اسلامی سرمایه و نظام جهانی سرمایه هستند . طبعا در این چالش رهبری طبقه کارگر نقش تعیین کننده در پیروزی کامل آن خواهد داشت .

ن.ناظمی - مرداد ۱۳۸۷



آمریکا چون در تضاد آشکار با خواست خلق های منطقه (حضور و دخالت مردم در تعیین سرنوشت و بهرمندی از حقوق ملی بهویژه در حوزه های گسترش آزادیهای دموکراتیک و عدالت اجتماعی) است ، در نتیجه موقتی ، شکننده و ناکام و قابل جابهجا شدن خواهند بود .

در حال حاضر ما در مقابل تجاوزات میلیتاریستی و سیاست های تروریستی آمریکا از یک سو و سیاست های سرکوبگرانه دولت های کمپرادور و ضد حاکمیت ملی از سوی دیگر ، شاهد ظهور و حضور جنبش های دخالتگر سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی مردمان کشورهای خاورمیانه هستیم که دائما در حال گسترش و قویتر شدن هستند . پرواضح است که احساس عدم امنیت و هراس هیئت حاکمه آمریکا و متحدینش در منطقه به هیچوجه از " تروریسم بین المللی " و دولت های " محور شرارت " و " گردنکش " و یا از بی ثباتی موقعیت کمپرادورهای بومی حاکم در کشورهای منطقه نیست ، بلکه گسترش جنبش های دخالتگری مستقیم مردم کشورهای منطقه بهویژه در ایران ، تصویر و افق نیروهای چپ ، دموکراتیک و مترقی ناظر بر این حرکت ها ، علت العلل احساس عدم امنیت و هراس در هیئت های حاکمه آمریکا و بعضی از دولت های اروپای آتلانتیک است . راس نظام جهانی با اعمال معاهده امنیتی با عراق و قانونی ساختن حضور بلامنازع نظامی خود را صرفا برای رودرروئی های طولانی و جدال با نیروهای طرفدار استقرار حاکمیت ملی (استقرار حق مداخله در سرنوشت خویش و گسست از نظام جهانی سرمایه) آماده می کند .

موقعیت ایران و وظیفه نیروهای طرفدار حاکمیت ملی

به نظر نگارنده این تدارکات از طرف دولت آمریکا بیش از هر کشوری در منطقه متوجه ایران است که از یک سو در ادبیات سیاسی طراحان پروژه جهانی نظام به عنوان قلب خاورمیانه بزرگ از موقعیت استراتژیکی والائی برخوردار است و از سوی دیگر در آنجا جنبش های دخالتگر مستقیم اجتماعی و سیاسی ، بویژه حرکت های کارگری ، اخیرا در مقام مقایسه با دیگر کشورهای منطقه ، فراگیرتر ، عمیق تر و پایدارتر رشد یافته اند .

نیروهای چپ مارکسیستی ایران همراه با دیگر نیروهای طرفدار استقرار حاکمیت ملی که در تاریخ صد ساله گذشته ایران در راس جنبش های دخالتگر (در حق تعیین سرنوشت و بهره مندی از حقوق ملی)

گیری های جدید و سمپاتیکی نسبت به حزب الله ، اعمال فشار روی دولت اهود المرت برای تعدیل سیاست های خود نسبت به مذاکرات صلح با دولت خودگردان فلسطین در کرانه غربی ، تبادل زندانیان بین اسرائیل و حزب الله و ... همه حکایت از این دارند که دولت اسرائیل نیز امروزه مثل دیگر کشورهای خاورمیانه با بحران عمیق روبهرو گشته است . نفس افق و چشم انداز مذاکره ، سازش و مماشات رژیم جمهوری اسلامی ایران اول با کشورهای ۱ + ۵ و سپس مستقیما با آمریکا ، اسرائیل را با تلاطمات و تنش های جدیدی مواجه ساخته و به بحران از دست دادن موقعیت تاریخی و سوق الجیشی آن کشور شدت خواهد بخشید . در واقع آغاز مذاکره و سازش ایران با آمریکا در روزهای آخر ماه ژوئیه ۲۰۰۸ با توجه به شرایط کنونی ، چشم انداز سیاسی و دیپلماتیک را برای دولت المرت محدود ساخته است . هم اکنون آمریکا و متحدینش در اتحادیه اروپا بهویژه بعد از سفر سارکوزی رئیس جمهور فرانسه به اسرائیل و سپس برگزاری نشست نمایندهگان کشورهای همجوار مدیترانه ، به فراخوان نیروهای میانه رو (عمدتا رهبران حزب کار اسرائیل) به جلو صحنه سیاسی متوسل گشته اند تا در افکار عمومی بین المللی این تصور را بهوجود آورند که نظام جهانی در عرصه دیپلماتیک نیز مثل عرصه نظامی بر اوضاع مسلط است .

بدون تردید تمامی این ترفند ها از سوی راس نظام جهانی می توانند یک سری پیشروی ها و کامیابی هایی را برای امپریالیسم " جمعی " (آمریکا ، اتحادیه اروپا و ژاپن) در خاورمیانه به بار آورند . ولی این موفقیت ها در یک چشم انداز و افق آینده نگر ، تاکتیکی آتی و موقتی خواهند بود . پراگماتیسم سیاسی راس نظام در خاورمیانه بزرگ کلا از بی افقی هیئت حاکمه آمریکا (بهویژه جناح نومحافظه کاران درون آن) نشئت می گیرد که بهطور تاریخی وجود آن در جوهر و سوخت و ساز (متابولیسم) نظام و منطق حرکت سرمایه نهفته است .

واقعیت اینست که سرنوشت این جدال و چالش (بین نیروهای ضد نظام - طرفداران استقرار حاکمیت ملی در کشورهای خاورمیانه - از یک سو و هژمونی طلبی نظام جهانی از سوی دیگر) نه در حوزه نظامی با اعمال میلیتاریسم و نه در حوزه دیپلماتیک (با اعمال فشار و تحریم و یا مذاکره و سازش) قابل حل است . هم پیشروی ها و هم عقب نشینی های نظامی ، سیاسی و دیپلماتیک



تشدید تضاد... بقیه از صفحه آخر

را داد.

بمبارانهای هوایی و حملات زمینی وسیعا علیه اهداف غیرنظامی و از جمله مناطق مسکونی، بیمارستانها و دانشگاه انجام گرفتند. سخنیوالی پایتخت ایالتی ویران شد. براساس منابع روسی و غربی ۱۵۰۰ نفر غیرنظامی کشته شدند. "بمبارانهای هوایی و زمینی باعث قطع آب، غذا رسانی و برق و گاز شد. مردم عادی وحشت زده به خیابانها جهت تامین مواد موردنیاز خود ریختند، درحالی که جنگ آغاز شده بود." (اسوشیندپرس، ۹ اوت ۲۰۰۸). براساس گزارش خبرنگاران حدود ۳۴ هزار نفر از اوستیای جنوبی به روسیه فرار کردند (اخبار صبح کویر، شهردریاچه نمک، ۱۰ اوت ۲۰۰۸).

اهمیت و زمان بندی انجام عملیات نظامی را باید بهدقت بررسی کرد. این می تواند نتایج خطرناکی را دربرداشته باشد.

گرجستان سنگرمقدم نیروهای آمریکا و ناتودرمرزبلا واسطه با فدراسیون روسیه است و نزدیک به صحنه خاورمیانه و آسیای مرکزی. اوستیای جنوبی همچنین محل گذار استراتژیکی لوله های نفت و گاز است.

گرجستان بدون توافق واشنگتون دست به عملیات نظامی نمی زند. در رهبری دولت گرجستان، نماینده آمریکا نشسته و گرجستان به یک تحت الحمایه بالفعل آمریکا تبدیل شده است.

چه کسی پشت این عملیات نظامی است؟ از چه منافعی حفاظت می شود؟ هدف این عملیات نظامی چیست؟

دلایل روشنی وجود دارد که این حملات درهماهنگی با آمریکا و ناتو سازماندهی شدند.

مسکو ناتو را به دست داشتن در "تشویق گرجستان" به حمله متهم نمود. سرگی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه تاکید کرد که در ایجاد عدم ثبات دست "خارجی" و کمک نظامی به گرجستان نقش داشته است.:

"این جنگ نشان داد که هشدارهای مکرر ما به جامعه جهانی در مورد توجه به خرید وسایل نظامی فراوان گرجستان در چند سال اخیر درست بوده است. اکنون ما می بینیم که چگونه این سلاحها توسط نیروهای ویژه گرجستان که توسط متخصصین خارجی تمرین داده شدند، به کار گرفته می شوند." (روسیه امروز - ۹ اوت ۲۰۰۸) (توضیح

اگر هدف استقرار کنترل سیاسی گرجستان بود، این حملات به صورتی دیگر سازمان داده می شد، از طریق گرفتن ساختمانهای عمومی، شبکه های ارتباطاتی و موسسات ایالتی و نه انداختن بمب به مناطق مسکونی، بیمارستانها و دانشگاه سخنیوالی. عکس العمل روسها نیز کاملا قابل پیش بینی بود. گرجستان توسط ناتو و آمریکا "تشویق" شده بود. مرکز فرماندهی ناتو و آمریکا در بروکسل از آنچه که در صورت ضدحمله روسیه می توانست اتفاق بیافتد، آگاه بودند. سؤال این است: آیا این یک عمل خودسرانه ای بود برای ارزیابی جواب نظامی روسیه و کشاندن روسیه به رودروئی نظامی گسترده تر با گرجستان (و نیروهای متحدین اش) که می توانست به جنگ تمام عیاری بیانجامد؟

گرجستان سومین متفق در عراق است که بعد از آمریکا و انگلیس بیشترین نیرو را به آنجا فرستاده است (حدود ۲۰۰۰ نفر). براساس گزارشات، نیروهای گرجستان در عراق با هواپیماهای نظامی آمریکا به گرجستان برگشت داده شدند تا با نیروهای روسیه بجنگند. (ر.ک. به Debka.com، ۱۰ اوت ۲۰۰۸).

تصمیم آمریکا در برگشت دادن نیروهای گرجستان، نشان می دهد که آمریکا قصد دامن زدن به تضاد را داشته و نیروهای گرجی به مثابه گوشت دم توپ در مقابل نیروی بزرگ روسیه وارد عمل می شدند.

آمریکا - ناتو و اسرائیل در طراحی حملات شرکت داشتند.

در نیمه ماه ژوئیه، نیروهای گرجستان و آمریکا دست به مانور مشترک تحت عنوان "جواب فوری" و با شرکت ۱۲۰۰ نفر آمریکائی و ۸۰۰ نفر گرجی، زدند.

وزیر دفاع گرجستان در ۱۲ ژوئیه اعلام کرد که نیروهای نظامی آمریکا و گرجستان "به مدت سه هفته در پایگاه نظامی وازیانی واقع در نزدیکی تفلیس پایتخت گرجستان، تمرینات خواهند داشت" (اسوشیندپرس، ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۸). این تمرینات درست یک هفته قبل از شروع حملات ۷ اوت بودند که نشان می دهد تمرینات، ایجاد آمادگی برای حمله بودند که با کمک پنتاگون طراحی شده بودند.

جنگ در منطقه اوستیای جنوبی نه به

این که متخصصین اسرائیلی به آموزش نیروهای نظامی گرجستان می پردازند و مشوق گرجیها در حمله به اوستیا بودند. م. دیمیتری روگوزین فرستاده مسکو به ناتو، نامه ای رسمی به نماینده گان کشورهای عضو ناتو فرستاد دایر بر این که: "روسیه با سفرای کشورهای عضو ناتو هم اکنون مشغول مذاکره است و با نماینده گان نظامی ناتو نیز فردا دیدار خواهد داشت"، ما به آنها در مورد حمایت بیشتر از ساکاشویلی هشدار دادیم. او اضافه کرد: "این یک تجاوز آشکار و همراه با تبلیغات جنگی وسیعی است". (ر.ک. به مقاله "مسکو ناتو را متهم به "تشویق گرجستان" به حمله به اوستیای جنوبی کرد". روسیه امروز ۹ اوت ۲۰۰۸)

طبق گفته روگوزین، گرجستان در نظر داشت مقدمات: "عملیات نظامی را از آغاز یا شروع کند. اما ارتش گرجستان ناتوان تر از آن بود که این منطقه را بگیرد، لذا تاکتیک متفاوت حمله به اوستیای جنوبی را که هدف ساده تری بود، اتخاذ کرد. او اطمینان داد که میخائیل ساکاشویلی در توافق با "حامیان" یعنی با آنانی که برای ورود گرجستان به ناتو درگفت و گو است، صورت گرفت". (نووستی - ۸ اوت ۲۰۰۸)

برخلاف پوشش خبری رسانه های غربی، حملات قبلا توسط مسکو پیش بینی شده بودند. حملات طوری تنظیم شده بودند که مصادف با افتتاح المپیک باشند تا صفحات اول رسانه های به عملیات نظامی گرجستان اختصاص داده نشوند.

در ۷ اوت، نیروهای روسیه در آمادگی کامل بودند و ضدحمله سریعا شروع شد....

حمله ی نظامی گرجستان به عقب رانده شد زیرا با نیروی نظامی بزرگ روسیه مواجه گشت.

عمل تحریک آمیز؟

طراحان بخش نظامی و اطلاعاتی آمریکا - ناتو هر "سناریوئی" را در یک عملیات نظامی مورد بررسی قرار می دهند. از جمله در این حملات با تواناییهای محدود، عمدتا اهداف غیرنظامی را به منظور بالا بردن میزان تلفات مدنظر داشتند....

در این سناریو، ایجاد فاجعه ای انسانی بیشتر مدنظرشان بود تا پیروزی نظامی. هدف نابود کردن پایتخت ایالتی بود، هم راه با تلفات قابل توجه انسانی.

زیر پرچم کمونیسم علمی متحد و متشکل شویم!



۱۹۶۲ روبه رو خواهیم شد.

منظور پیروزشدن و استقرار حاکمیت گرجستان، بلکه باهدف ایجاد عدم ثبات در منطقه و کشیدن ماشه درگیری بین آمریکا - ناتو با روسیه صورت گرفت.

رابطه اسرائیل

گرجستان : پاسدار ناتو - آمریکا

اسرائیل اکنون بخشی از محور نظامی انگلیس - آمریکا شده است که در خدمت منافع غولهای نفتی غربی در خاورمیانه و آسیای مرکزی می‌باشد.

اسرائیل شریک در لوله های نفتی و گازی است که از باکو - تفلیس - جبهان نفت و گاز را به دریای مدیترانه می‌رسانند. بیش از ۲۰٪ واردات نفتی اسرائیل از آذربایجان است که بخش مهمی از آن از طریق لوله های نفتی ب.ت.ج. حمل می‌شود. این لوله ها که توسط بریتیش پترولیوم کنترل می‌شوند، به طور برجسته‌ای وضعیت جغرافیائی - سیاسی منطقه‌ی شرقی مدیترانه و قفقاز را عوض کرده است.

“این خط لوله وضعیت موجود کشورهای منطقه را به‌طور قابل ملاحظه‌ای عوض کرده است و به اتحادهای پروغربی دامن زده است. واشنگتن با کشیدن این خط لوله به مدیترانه بلوک جدیدی از کشورهای آذربایجان، گرجستان، ترکیه و اسرائیل به‌وجود آورده است.” (کومرزانت، مسکو، ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۶)

... در این ارتباط پروژه کشیدن یک خط لوله از ترکیه به اسرائیل در نظر گرفته شده که نفت را از بندر جبهان به بندر اشکلون و از آنجا به لوله نفتی مادر در اسرائیل و دریای سرخ وصل می‌کند.

هدف اسرائیل نه تنها به‌دست آوردن نفت از طریق جبهان برای مصرف داخلی است، بلکه بازی کردن نقشی کلیدی در صدور مجدد نفت دریای خزر به بازارهای آسیائی از طریق بندر عیلات در دریای سرخ است. اثرات استراتژیک این تغییر مسیر جریان نفت می‌تواند به جاهای باریکی بکشد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به مقاله میشل چوسودوسکی: جنگ در لبنان و نبرد نفتی، گلوبال ریسرچ، ژوئیه ۲۰۰۶).

... در این ارتباط، اسرائیل زمینه را برای ایفای نقشی عمده هموار می‌کند تا به “حفاظت” از خط لوله نفتی تا بندر جبهان در مدیترانه شرقی، بپردازد. در بازی رقابتی، اسرائیل تلاش می‌کند تا از راه نظامی و تمرین دهی در گرجستان و آذربایجان حضور بیابد.

در سال ۱۹۹۹ یک همکاری دوجانبه نظامی بین تفلیس و تل‌آویو، ماهها قبل از توافقنامه گرجستان با ناتو، به امضا رسید. این توافقنامه در تفلیس توسط رئیس جمهور شوراندازه و نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو به امضا رسید. این

گرجستان بخشی از اتحادیه نظامی ناتو (G UAM) است که در آوریل ۱۹۹۹ در بحبوحه جنگ در یوگوسلاوی امضا شد. گرجستان هم چنین یک همکاری دوجانبه نظامی با آمریکا دارد. این توافقات نظامی به منظور حفاظت از منافع نفتی آمریکا - انگلستان در حوزه‌ی دریای خزر و لوله های حمل نفت و گاز است.

هم آمریکا و هم ناتو از نظر نظامی در گرجستان حضور دارند و با نیروهای مسلح گرجستان به طور فشرده‌ای همکاری می‌کنند. بعد از توافقات سال ۱۹۹۹، گرجستان از کمکهای نظامی وسیع آمریکا برخوردار شده است. وزیر دفاع روسیه چند ماه پیش، در اوایل ماه مه واشنگتن را باگفتن این که “کمکهای نظامی آمریکا، ناتو و اسرائیل به گرجستان باعث عدم ثبات منطقه می‌شود”، متهم نمود. طبق صحبت وزیر دفاع روسیه:

“گرجستان ۲۰۶ تانک، که ۱۷۵ واحد از آنها توسط دولت‌های عضو ناتو مورد استفاده است، ۱۸۶ زره پوش (۱۲۶ عدد آنها از ناتو است)، ۷۹ نوع تفنگ (۶۷ نوع از ناتو)، ۲۵ هلی‌کوپتر (۱۲ عدد از ناتو)، ۷۰ خمپاره، ۱۰ سیستم موشکی زمین - هوا، ۸ هواپیمای بدون نام ساخت اسرائیل و غیره دریافت کرده است. به علاوه کشورهای عضو ناتو ۴ هواپیمای جنگی به گرجستان می‌دهند. وزیر دفاع روسیه همچنین گفت اینها هواپیماهائی هستند که تحویل داده می‌شوند، ۴۵ از رهپوش، ۲۶۲ تفنگ و خمپاره، ۱۴ هواپیمای جنگی از جمله ۴ ناوشکن میزائ ۲۰۰۰، ۲۵ هلی‌کوپتر جنگی، ۱۵ هواپیمای هاوک سیاه آمریکائی، ۶ سیستم موشک زمین به هوا و سلاحهای دیگر” (اژانس جدید اینترفاکس، مسکو ۱۷ اوت ۲۰۰۸)...

شاید بی‌مورد نباشد بگوئیم که در ۳۱ مارس ۲۰۰۶ طی توافقی بین تفلیس و مسکو دو پایگاه نظامی روسیه باقیمانده از دوران شوروی در گرجستان - آخالکالی و باتومی بسته شدند. و تخلیه باتومی در ماه مه سال ۲۰۰۷ آغاز شد. بقایای سربازان روسی در اوایل ژوئیه ۲۰۰۸، گرجستان را ترک کردند درست یک هفته قبل از شروع مانورهای آمریکا و گرجستان و یک ماه قبل از شروع حمله به اوستیای جنوبی. (مفهوم دموکراسی طلبی امپریالیستها در به‌کارگیری نیرنگ سیاسی و نظامی به منظور دست به دست شدن مناطق نفوذ، معنامی‌یابد. م)

در ۱۲ ژوئیه آغاز مانور گرجستان - آمریکا، وزیر دفاع روسیه نیز مانورهای نظامی خودش را در منطقه شمال قفقاز شروع کرد. اعلام نظرهای عادی هم روسیه و هم گرجستان این بود که این مانورها ربطی به مسئله‌ی اوستیای جنوبی ندارند.

اجازه بدهید تا توهمات را بدور بریزیم. این یک جنگ داخلی نبود. حملات بخش کاملی از طرح ایجاد جنگ در خاورمیانه بزرگ و آسیای مرکزی بود، از جمله ایجاد آماده‌گی جنگی آمریکا - ناتو و اسرائیل علیه ایران.

نقش مشاوران نظامی اسرائیل

در حالی که مشاوران نظامی ناتو و آمریکا در عملیات نظامی اخیر شرکت نکردند، آنها به‌طور فعالی در طراحی و بخش لوژیستیکی حملات نقش داشتند. بر اساس منابع اسرائیلی (Debka.com، ۸ اوت ۲۰۰۸)، حملات زمینی در ۷ - ۸ اوت با استفاده از توپ و تانک “به کمک مشاوران اسرائیلی صورت گرفتند”. اسرائیل گرجستان را با هواپیمای هرمس ۴۵۰ و اسکای لارک مجهز ساخته بود که در حملات ۷ اوت به بعد مورد استفاده قرار گرفتند.

بر اساس گزارش رزونانسی (۶ اوت در گرجستان، طبق ترجمه بی بی سی) “برخی سلاحهای پر قدرت از طریق تکمیل جت های جنگی اس.یو. - ۲۵ و سیستم توپخانه‌ای مورد استفاده توسط اسرائیل” به گرجستان داده شد. طبق گزارش هارتنس ۱۰ اوت ۲۰۰۸، اسرائیلیها به‌طور فعالی در کارخانه‌های نظامی و مشاوره‌ی امنیتی گرجستان فعالند.

نیروهای روسیه اکنون مستقیماً با ارتش تمرین دیده، توسط آمریکا - ناتو و ادغام مشاوران نظامی اسرائیلی، در گرجستان، می‌جنگند. هواپیمای جنگی روسیه کارخانه جت سازی در نزدیکی تفلیس را بمباران کردند که جت‌های سو - ۲۵ تکمیل شده را به کمک اسرائیل، می‌ساختند.

بادیدی وسیعتر نسبت به جنگ در خاورمیانه، بحران در اوستیای جنوبی می‌تواند شدت یابد و به مقابله رودر روئی نیروهای روسیه و ناتو منجر شود. اگر این امر روی دهد، ما با جدی‌ترین بحران در روابط آمریکا - روسیه از زمان بحران موشکی کوبا در اکتبر



نه. موگابه به طور روشنی از نوع دومی‌ها است.

ارثیه سسیل رودز

زیمبابوه نام منطقه ای است که تحت سیطره‌ی امپریالیسم انگلستان در یک قرن پیش، رودزیا نامیده می‌شد. رودزیا نام یک استراتژیست امپراتوری انگلستان و متخصص امور معدن بود که بورس رودس را در دانش‌گاه آکسفورد پی ریزی نمود و طراح نقشه‌ی ایجاد منطقه آفریقائی وسیع خصوصی که طبق قرارداد امتیاز استخراج در آن منطقه از ملکه انگلیس گرفته شد. منطقه‌ای که از مصر تا آفریقای جنوبی را دربر می‌گرفت. سسیل رودز شرکتی به نام شرکت انگلیس آفریقای جنوبی ایجاد کرد، شبیه کمپانی شرق هندوستان توسط هم‌کارش ال. استار جیمسون معروف به جیمسون راید به منظور استخراج معادن غنی رودزیا. این شرکت مناطقی را زیر کنترل داشت که بعداً نام رودزیا شمالی (زامبیا) و رودزیا جنوبی (نیاسالند) به خود گرفت. حکومت انگلستان می‌بایستی با قبول هرگونه خطری به دفاع از غارتهای رودز می پرداخت درحالی‌که رودز و بانکداران لندن و بالاتر از همه لرد روتچیلد، که شریک بسیار نزدیک او بود، سوددهی این تجارت را تقبل کرده بودند.

رودز زمین شناس مناطق دریائی که جابه‌جائی بزرگ زمینی از نیل و خلیج سونز گرفته تا سودان، اوگاندا، تانزانیا و تا زیمبابوه در جنوب آفریقا را می‌شناخت. او چندین جنگ را برای کنترل معادن الماس کیمبرلی و طلا و ویتواترساند در آفریقای جنوبی به راه انداخته بود. پدیده‌ی زمین شناسانه ای که او و محققین آلمانی در دهه‌ی ۱۸۸۰ کشف کردند دره‌ی باریک دراز نامیدند (The Great Rift Valley).

رودزیا بعد از جنگ خونین بوئرها توسط سفیدان مهاجر اشغال شد تا بهره برداری از منابع معدنی را در خدمت شرکت شهرلندن، تضمین کنند از جمله حفاظت از معادن طلا و الماس خانواده پر قدرت اوپنهایم در منطقه. در سال ۱۹۶۲، زمانی که آفریقا را موج جنبشهای آزادی بخش ملی از زیر حاکمیت استعمارگران فرا گرفته بود، موجی که توسط "قدرت غیراستعماری" واشنگتون حمایت می‌شد، رودزیا یکی از آخرین پایگاههای آپارتاید نژادسفيد هم راه با آفریقای جنوبی، مستعمره سابق انگلیس بود. سفیدان

۱ - ۲٪ کل ساکنان را تشکیل می

که دربرگیرنده تمامی سرزمین از شمال شرقی تا جنوب غربی می‌باشد. زمینه واقعی دلمشغولی مذهبی دولت بوش در مورد حقوق بشر در زیمبابوه در سالهای اخیر امکان تقلب انتخاباتی موگابه یا گرفتن زمینهای زمینداران سفید نیست. واقعیت این است که موگابه اساساً با یک کشور - یعنی چین - تجارت می‌کند که احتیاج بی حدی به مواد استراتژیکی خام دارد که زیمبابوه آنها را تامین می‌کند. زیمبابوه موگابه با سودان در مرکز جنگ کنونی برای کنترل مواد معدنی استراتژیکی آفریقا بین واشنگتون و چین است و روسیه نقش کمکی در این درام دارد. منافع عظیم مالی.

رئیس جمهور زیمبابوه براساس تبلیغات روزنامه‌ها و جورج دابلیو بوش و قبلاً تونی بلر و اخیراً گوردو براون، فرد بسیاری است. از نظر آنها او گناه بزرگی مرتکب شده است. آنها او را به دیکتاتور بودن متهم می‌کنند؛ چون که او سلب مالکیت از زمینداران سفید به خاطر اصلاحات ارضی و آن هم اکثراً با زور انجام داده است؛ آنها او را متهم می‌کنند که انتخاب مجدد خود را در وقت کم و هم راه با تقلب سازمان داده است؛ و این‌که او اقتصاد زیمبابوه را به نابودی کشانده است.

اینکه رابرت موگابه مورد تجلیل واشنگتون نیست و همانند فیدل کاسترو، صدام حسین، میلوسویچ، احمدی نژاد و آولف هیتلر پست و شرور معرفی می‌شود، دلیل مخالفت واشنگتون و لندن و تغییر نظام زیمبابوه به مثابه ارجحیت درجه اول در سیاست آفریقائی آنها نمی‌باشد.

گناه او به نظرمی‌رسد این باشد که او تلاش می‌کند که از وابستگی برده دارانه‌ی انگلیسی - آمریکائی بیرون آمده و رشد اقتصادی مستقل از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را درپیش گرفته است. گناه واقعی او به نظرمی‌رسد این باشد که او با کشوری رابطه برقرار کرده است که به دولت او اعتبار و قرض با بهره کم به منظور رشد اقتصادی اش بدون وابسته شدن به جمهوری دموکراتیک چین، می‌دهد.

محاسبات رسمی رسانه‌های غربی دومین نکته عمده را که مربوط به یک زور آزمائی بین منافع انگلیسی - آمریکائی و چین در مورد کنترل معادن وسیع غنی زیمبابوه است، از نظر دور می‌دارند. ما باید همیشه در نظر داشته باشیم که برای واشنگتون "دیکتاتورهای خوب" و "دیکتاتورهای بد" وجود دارد. اختلاف آنها در این است که آیا دیکتاتورها در خدمت منافع آمریکا هستند یا

توافقنامه‌های متعدد همکاری نظامی، باهدف زیرسوال بردن حضور و نفوذ روسیه در قفقاز و آسیای میانه صورت گرفتند.

دریک اعلامیه ظاهری، تل‌آویو از طریق مذاکره دوجانبه با مسکو در ۵ اوت ۲۰۰۸ پذیرفت که کمکهای نظامی خود به گرجستان را متوقف کند.

جواب روسیه

نیروهای روسیه در جواب به حمله‌ها با نیروهای زمینی معمولی، مداخله کردند. نیروی هوائی روسیه نیز در یک ضدحمله مواضع نظامی گرجستان و از جمله پایگاه نظامی گوری را بمباران کردند.

رسانه‌های غربی، روسیه را به مثابه تنها مسئول کشته شدن غیرنظامیان معرفی کردند، در عین حال این رسانه‌ها پذیرفتند (بنا به بی بی سی) که اکثر تلفات غیرنظامیان در اوستیای جنوبی نتیجه‌ی حملات نیروی زمینی گرجستان بوده است.

بنابه منابع روسی و غربی، تلفات ابتدائی در اوستیای جنوبی حداقل ۱۴۰۰ نفر بوده است (بی بی سی) و اکثراً غیرنظامیان. "تلفات گرجیها به ۸۲ نفر و از جمله ۳۷ غیرنظامی می‌رسد ... بنا به اظهارات گرجیها، حمله هوائی روسیه به گوری شهری در نزدیکی استان اوستیای جنوبی ۶۰ کشته و اکثراً غیرنظامی به‌جا گذاشت." (بی بی سی ۹ اوت ۲۰۰۸). منابع روسیه تعداد کشته‌ها در اوستیای جنوبی را ۲۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند. روند بالارفتن مقابله بین روسیه و آمریکا یادآور بقایای جنگ سرد است.

آیا با بروز اختلافات مرزی، ما با یک عمل تحریک آمیز روبه‌رو هستیم؟ پیمان نظامی غربی با کمک رسانه‌ها می‌کوشد تا این حادثه را به روسها نسبت دهد و از جمله موضع‌گیریهای جدید ناتو..

ca/index.php?context=va&aid=9788)

www.globalresearch

* * *

گناه بزرگ رابرت موگابه

منافع انگلیس - آمریکا و چین

در ثروت معدنی استراتژیکی زیمبابوه

باهم تصادم پیدامی‌کنند - اف ویلیام

انگدال - ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۸

رابرت موگابه، رئیس جمهور زیمبابوه، ریاست یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان از نظر مواد معدنی را به عهده دارد. منطقه دیوار بزرگ که برشی است زمین شناسی



این امر نتیجه داد. در ژوئن ۲۰۰۶، بخش دولتی زیمبابوه چندین میلیارد دلار سرمایه گذاری در بخش انرژی و معدن را با شرکت‌های چینی منعقد نمود. بزرگترین قرارداد با شرکت ماشین سازی بین المللی چین بود به میزان ۱.۳ میلیارد دلار در بخش معادن ذغال سنگ و ایجاد ژنراتور حرارتی انرژی برای کم کردن کمبود برق زیمبابوه. شرکت چینی تا به حال یک پایگاه حرارتی برق در نیجریه و سودان درست کرده و در بخش پروژه استخراج معدن در گابون نیز فعال است.

در سال ۲۰۰۷، دولت چین ماشین‌های کشاورزی به مبلغ ۲۵ میلیون دلار را به زیمبابوه هدیه کرد، از جمله ۴۲۴ تراکتور و ۵۰۰ ترلی، که بخشی از ۵۸ میلیون دلار قرض به حکومت زیمبابوه بود. دولت موگابه مقدماتی‌های متعلق به سفید پوستان را گرفت و به سیاهان داد، در این جریان به بخش آلات کشاورزی صدمه خورد. در مقابل برای تجهیزات و قرض دولت زیمبابوه ۳۰ میلیون کیلوگرم تنباکو به چین داد...

در آوریل سال ۲۰۰۷، رئیس مشاوران عالی چین، جیا کینگ لین، مسئول کمیته کنفرانس مشورتی سیاسی جمهوری توده‌ای چین، به حراره برای دیدار با موگابه رفت. این به دنبال کنفرانس سران چین - آفریقا بود که طی آن دولت چین روسای ۴۰ کشور آفریقا را برای بحث پیرامون روابطشان دعوت کرده بود. آفریقا یک ارجحیت دیپلماتیک و اقتصادی چین شده است.

در آن زمان، از پکن دعوتی علنی به عمل آمد تا به استخراج معادن بکر در زیمبابوه کمک بکند. بر اساس گزارش آژانس خبری چین، سینخوا، سخنگوی مجلس زیمبابوه درخواست سرمایه‌گذاری بیشتر چین در آن کشور را در بخش معادن نمود. قانون مربوط به استخراج معادن زیمبابوه تغییر داده شد تا به دولت امکان جواب دهی به درخواستهای استخراج معادن را فراهم سازد.

استخراج معادن نیمی از درآمد صادراتی زیمبابوه را تشکیل می‌دهد. این تنها بخش در کشور است که هنوز سرمایه‌های خارجی در آن بعد از سقوط بخش عمده کشاورزی فعالند. شرکت‌های غربی که تقاضای استخراج معادن را کرده بودند به آن کار دست زدند. کومبیرای کانگای سخن‌گوی پارلمان زیمبابوه به مسئولان سینخوا گفت "ما می‌بایستی از دولت چین درخواست می‌کردیم که با تمام قوا برای استخراج این معادن وارد عمل شود".

... چندماه بعد درسامبر ۲۰۰۷،

اقتصادی برسانند... این کشور دارای معادن غنی ذغال سنگ متان داراست که هنوز استخراج نشده‌اند.

با جاذبه بین المللی قابل مقایسه با آبشارهای ویکتوریا، سنگهای قیمتی رودزیا نابود می‌شوند. دریاچه کاریبا، و دست نخورده ماندن طبیعت، از نظر تاریخی توریسم بخش مهمی از اقتصاد و تهیه ارز خارجی بوده است. این بخش از سال ۱۹۹۹ بسیار ضعیف شده، امری که وجهه کشور را در انظار جهانیان تنزل داده است.

منابع انرژی

با داشتن امکانات وسیع نیروگاه هیدروالکتریک و ذخایر بزرگ ذغال سنگ برای تولید برق از طریق حرارت، زیمبابوه در مقایسه با کشورهای صنعتی، به نفت کمترین وابستگی را دارد. با جوب این ۴۰٪ احتیاجات برقی خود را از خارج و از کشورهای مجاور وارد می‌کند. تنها ۱۵٪ از کل انرژی مورد نیاز زیمبابوه از طریق نفت تامین می‌گردد که از خارج وارد می‌شود. زیمبابوه حدود ۱.۲ میلیارد لیتر نفت در سال مصرف می‌کند... در سالهای اخیر هدایت نادرست اقتصادی و کمبود ارز خارجی باعث کمبود شدید بنزین شده است."

روشن است که تا زمانی که موگابه بر سر حکم بماند، نه انگلیس و آمریکا، بلکه چین شریک تجاری ترجیحی زیمبابوه باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد که این بزرگترین گناه موگابه باشد. گناه واقعی او پشت کردن به غرب و روگردن به شرق از نظر اقتصادی و سرمایه گذاری است.

رابطه با چین

در جریان جنگ سرد، چین موگابه را به رسمیت شناخته و از وی حمایت کرد. در سالهای اخیر چین در جست‌وجوی تامین مواد خام، روابط دیپلماتیک خارجی خود را سرعت بخشیده است و این روابط مستحکم‌تر شده‌اند. بر اساس اخبار رسانه‌های چین، چین بیشتر از هر کشور دیگر در خارج سرمایه‌گذاری کرده است.

در ژوئیه سال ۲۰۰۵، زمانی که تونی بلر تحریم زیمبابوه را شدت بخشید، موگابه به چین سفر کرد و با رهبری چین تماس گرفت و درخواست یک میلیارد دلار قرض به صورت اضطراری نمود که به حضور اقتصادی چین در زیمبابوه افزود.

دادند و لذا ماندن آنها در قدرت معادل بود با بی رحمی سرسختانه.

یان اسمیث، نخست وزیر نژاد برتر سفید، اعلام استقلال رودزیا از انگلستان را در سال ۱۹۶۵ بدون توافقی حداقل در رابطه با نژاد و یا تقسیم قدرت باناسیونالیست‌های سیاه، نمود. انگلستان توانست تحریم تجاری سازمان ملل را با توسل به زور برای به زانو درآوردن اسمیث جلب کند. علارغم تحریمها، حمایت زیادی از جانب تجار محافظه کار در لندن صورت می‌گرفت. تینی رولاند انگلیسی، رئیس مجموعه معدنی لونرو، منافع عمده خود را از معدن مس رودزیا و معامله با رژیم اسمیث تامین کند. شهر لندن از ثروتهای موجود در رودزیا مطلع بود. مسئله این بود که چگونه می‌توان کنترل طولانی مدت آن را به دست آورد. مدافعان اسمیث در رودزیا منافعی در دادن آن به لندن نداشتند.

به دنبال مبارزه‌ای خونین و طولانی، در ۱۹۸۰ رابرت موگابه رهبر جبهه توده‌ای ائتلافی سیاهان، اکثریت را در انتخابات به دست آورد و نخست وزیر زیمبابوه جدید شد. ۲۸ سال بعد همان موگابه تحت حملات فزاینده از غرب و به ویژه انگلستان، ارباب سابق زیمبابوه، از جمله تحریم شدید اقتصادی است با هدف کشاندن رژیم به سقوط، مجبور کردن آن به بازگذاشتن سرمایه‌گذاریهای خارجی (متعلق به انگلیس، آمریکا و شرکاء). به صورت تمسخر آمیزی، هدف متفاوت از دوران یان اسمیث نیست: لندن و آمریکا میخواهند کنترل منابع غنی زیمبابوه را به دست گیرند و زیمبابوه در مقابل این کنترل مقاومت می‌کند.

سد بزرگ (Great Dyke)

در زیمبابوه، بخشی از منطقه شکاف بزرگ، سد بزرگ نامیده می‌شود، یک منطقه وسیع ۵۳۰ کیلومتری با منابع غنی زمین شناسانه از شمال شرقی تا جنوب غربی کشور و با ۱۲ کیلومتر عرض. رودخانه ای هم در امتداد آن جریان دارد و منطقه از نظر آتشفشانی فعال است. در این منطقه کروم، مس، پلاتین و فلزات دیگر به میزان زیادی موجود است.

وزارت امور خارجه آمریکا و همچنین لندن از منابع معدنی غنی زیمبابوه باخبرند. دریک گزارشی از زیمبابوه تاکید شد:

"زیمبابوه صاحب منابع معدنی غنی است. صدور طلا، پنبه نسوز، کروم، ذغال سنگ، پلاتین، نیکل، و مس می‌تواند آن را به بهبود



مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۱۱)

انقلاب سوسیالیستی

انقلاب سوسیالیستی (یا انقلاب پرولتاریائی) انقلابی است که کلیه زحمتکشان تحت رهبری طبقه کارگر (از طریق رهبری حزب کمونیست) و بر اساس اتحاد میان کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان تهیدست شهر و روستا، برای سرنگون ساختن دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی و برچیدن مناسبات تولیدی استثماری نظام سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و سیستم سوسیالیستی انجام می دهند. هدف نهایی انقلاب سوسیالیستی نابودی هر نوع سیستم استثماری و تبعیض و از میان بردن کلیه طبقات و دولتهای طبقاتی است.

تئوری انقلاب پرولتاریائی دیالکتیکی و لذا رشدیابنده، طی ۶ دهه‌ی آخر قرن ۱۹ و با شرکت مارکس و انگلس در مبارزات نظری و عملی پرولتاریا، توسط آنان تدوین گردید. این تئوری سپس توسط لنین و مائوتسه دون با جمع بندی از تجارب انقلابی پرولتاریای روسیه و چین، تجربه ساختمان سوسیالیسم در این کشورها و تجربه تاریخی جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی در عصر امپریالیسم و در مبارزه‌های بی‌امان علیه نظرات انحرافی رویزیونیستی، اپورتونیستی، دکماتستی و کلا ضدپرولتری، تکامل یافت. خطوط کلی و اساسی این تئوری به شرح زیرند:

۱- تضادها و مبارزات طبقاتی در عصر سرمایه داری و گذاران به مرحله امپریالیسم، به‌طور اجتناب ناپذیر به انقلاب پرولتاریائی، برقراری حاکمیت و دیکتاتوری پرولتاریا و شروع ساختمان سوسیالیسم، منجر می گردد. اما مبارزه پرولتاریا در این سطح اتمام نیافته و انهدام سیستم استثمار انسان از انسان، زوال دولت، دیکتاتوری، دموکراسی و تحقق کمونیسم رادارامه انقلاب در عصر سوسیالیسم را مدنظر دارد.

۲- این انقلاب و انهدام مناسبات

تثبیت شده می‌داند تا در بقیه کشورهای جهان. بدین ترتیب این امر زمینه مناسبی را برای چین در انجام اقتصادی سودمند فراهم می‌کند.

این می‌تواند خوشبینانه یا بدبینانه باشد. این می‌تواند سیاست واقع‌بینانه باشد. اگر نتیجه این باشد که برخی از کشورهای آفریقا بتوانند هوشمندانه از چین برای مقابله با سلطه یک‌جانبه انگلیس - آمریکا در قاره استفاده کنند، این می‌تواند فایده‌ی عمده‌ای داشته باشد، چنانچه آنها از آن به درستی استفاده کنند.

به روشنی، برای اقتصاد چین اهمیتی حیاتی دارد که به معادن و از جمله نفت در دارفور در جنوب سودان و یا نیجریه دسترسی داشته باشد.

ثروت معدنی آفریقا آن را در مرکز جنگ برای دسترسی به معادن غنی بین غرب و شرق قرار داده‌است. این بار برخلاف دوران جنگ سرد، پکن واردبازی با ذخیره به مراتب بیشتر و آمریکا با ذخایر به مراتب کمتر شده‌اند.

اف. ویلیام انگدال مولف کتاب یک قرن جنگ: سیاست نفتی انگلیس - آمریکا و نظم جدید جهان و بذره‌های تخریب: جانب پنهانی دستکاری ژنتیکی

(www.engdahl.oilgeopolitics.net)
www.globarresearch.ca/index.
php?context=va&aid=9707



**بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران می
باشد، دیگر نوشته های
مندرج در نشریه رنجبر
به امضا های فردی
است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.**

کورپوریشن فولادچین ۶۷٪ سهام شرکت صادراتی زیماسکو را که تولیدکننده کروم آهنی بود، خرید. این شرکت پنجمین شرکت بزرگترین تولیدکننده کروم آهنی آغشته به کربونات در جهان است. تولید سالانه اش ۲۱۰۰۰ تن فروکروم کربوناتی است که از منطقه غنی سدیزرگ استخراج می‌شود که ۴٪ تولید فروکروم جهان است. زیماسکو همچنین دومین ذخیره بزرگترین کروم جهان را بعد از آفریقای جنوبی دارد. این معدن که ظاهراً در تصاحب کورپوریشن یونیون کارباید بود، اکنون بخشی از داوچیمیکال کورپوریشن است. وای، وای! زنگ خطر با شنیده شدن این خبر به صدا درآمد.

چین به روشنی آفریقا را و اساساً به خاطر منابع نفتی و موادخام اساسی اش نظیر مس، کروم، نیکل، در بخش مرکزی برنامه خود در نظر دارد. این قاره در عین حال منطقه مهمی برای صادرات صنعتی چین می‌باشد. اما جنگ موادخام دلیل اصلی در تمامی محاسبات است، به همین علت واشنگتون اخیراً تصمیم به ایجاد فرماندهی جدید در پنتاگون در رابطه با آفریقا را گرفت.

کنترل اقتصاد رشدیابنده چین، بخشی از نقشه استراتژیکی مرجع ایالات متحده در سیاست خارجی و نظامی است که بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شروع شده است. تنها نکته ظریف در تجارت این است که چین ۱۷۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی دارد که اکثراً به صورت تضمین خزانهداری آمریکا بوده و می‌تواند وحشت کاملی برای دلار باشد و به سقوط بیشتر اقتصاد آمریکا بیانجامد، چنانچه به دلایل سیاسی چین احساس کند که قرض‌دار بودن آمریکا به چین در سطح صدها میلیارد دلار خطرناک است. در واقع با خریدن قرضهای آمریکا از طریق افزوده تجاری، چین به طور غیرمستقیم به آمریکا در مخالفت با منافع ملی اش، کمک می‌کند نظیر جنگ در عراق، یا حتی ۱۰۰ میلیون دلاری که سالانه کندولیزا رایس در وزارت امور خارجه برای ثبت خرج می‌کند. چین حاضر نیست وارد بازی نئوکولونیالیستی انگلیسی - آمریکائی بشود. او در جست و جوی توافق صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی جهت معامله با کشورهای آفریقائی نیست. او قرضه‌های با بهره کم می‌دهد، مستقل از این‌که چه کسی بر سرکار در چه کشوری هست. از این نظر او چیز مغایری با آن چه که لندن و واشنگتون می‌کنند، انجام نمی‌دهد. چین نفوذ آمریکا در آفریقا را کمتر



طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و استثمار نیروی بدنی و فکری انسانها توسط انسانهای دیگر هنگامی صورت می پذیرد که پرولتاریا، در جریان رشد آگاهی و مبارزات طبقاتی خود متشکل شده و در جریان تشدید بیش از پیش تضادهای درونی جامعه حزب انقلابی و رهبری کننده خود را به وجود آورده، تحت رهبری آن حزب و با اتخاذ مشی صحیح پرولتری، دستگاه دولتی بورژوازی را قهرا متلاشی نماید و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد. آگاهی و تشکل هرچه بیشتر پرولتاریا و مبارزه پیگیر آن علیه دشمنان طبقاتی اش در کلیه عرصه های اجتماعی، تضمینی است برای این که انقلاب پرولتری با قدرت بیشتری تعمیق و تداوم یابد.

۳- در دوران امپریالیسم و در کشورهای وابسته به آن، پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع، انجام انقلاب دمکراتیک جهت رهایی دهقانان و زحمت کشان از استثمار و ستم فئودالی و گذار به سوسیالیسم، تنها تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست میسر می باشد. بورژوازی به علت این که در سراسر جهان قدرت فائقه است، دیگر نقش انقلابی نداشته و در تحقق انقلاب دمکراتیک ناپیگیر است (انقلابات مشروطیت، انقلاب بهمین و کلیه حرکت های اجتماعی نظیر جنبش ملی شدن صنعت نفت نشانی بودند از ناپیگیری بورژوازی ایران و خصلت سازشکارانه آن در رابطه با بورژوازی بزرگ، امپریالیسم و مرتجعین!).

۴- دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، یک دوران تاریخی طولانی می باشد. چون که به دلیل ناموزونی رشد کشورها و عوامل متعدد دیگری نظیر متمرکز شدن تضادهای طبقاتی جهان در کشورهای ویژه ای به دلیل دخالت های امپریالیستی، انقلاب پرولتری به یکباره در بسیاری از کشورها پیش نرفته و با پیروزی انقلاب در یک یا چند کشور، کشورهای سوسیالیستی در محاصره جهان سرمایه داری قرار گرفته و توازن قوا در سطح جهانی به سود پرولتاریا هنوز تامین نمی شود. به علاوه، تضادهای طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی و خرده بورژوازی در دوران سوسیالیسم در هر کشور شدت می یابند. در نتیجه ضروری است که پرولتاریا دیکتاتوری انقلابی خود را حول ادامه مبارزه طبقاتی جهت ساختمان سوسیالیسم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا محو کامل طبقات و استقرار جامعه کمونیستی جهانی، اعمال نماید.

به طور خلاصه: تضاد اساسی شیوه تولید

سرمایه داری یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت بر وسایل تولید که در سطح طبقات اجتماعی به شکل تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و در سطح تولید به شکل تضاد میان تشکیلات سازمان یافته تولید در سطح کارخانه و هرج و مرج تولید در سطح جامعه بروز می کند، آن نیروی محرکی است که جامعه را به پیش می راند و سرانجام منجر به نشستن جامعه نوین (سوسیالیستی) به جای جامعه کهن (سرمایه داری) می گردد. تضادهای فوق الذکر که تضادهای ذاتی شیوه تولید و ساخت اجتماعی سرمایه داری را تشکیل می دهند موجب بحرانی های عمومی و عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می شوند. انقلاب پرولتاریائی نتیجه اجتناب ناپذیر تضاد اساسی جامعه سرمایه داری و مبارزه طبقاتی است که در بستر این تضاد به وجود آمده و رشد می کند و به دگرگونی بنیادی سیستم سرمایه داری و ایجاد نظام نوین سوسیالیستی و کمونیستی می انجامد:

"شیوه تولید سرمایه داری با تبدیل بیش از پیش اکثریت مردم به پرولتاریا، به قیمت تلاشی خویش، نیروئی را به وجود می آورد که ناگزیر به انجام این دگرگونی است." (۱)

"با کاهش پیوسته تعداد سرمایه داران کلان، یعنی آنها که تمام فوائد این روند تحولی را غصب کرده و به انحصار خود درمی آورند، حجم فقر، فشار، رقیت، فساد و استثمار افزایش می یابد. ولی در عین حال عصیان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر می گردد و مکانیسم پروسه تولید سرمایه داری خود آنها را به متحد شدن و سازمان یافتن می کشاند. انحصار سرمایه برای شیوه تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفندگی یافته است، به صورت مانعی در می آید. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی گشتن کار به نقطه ای می رسد که دیگر با پوسته سرمایه داری خود سازگار نیست. این پوسته می ترکد، ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری سر می رسد. خلع ید کنندگان خلع ید می شوند." (۲)

بدین ترتیب، تضاد اساسی سیستم سرمایه داری، خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت وسایل تولید، با انقلاب سوسیالیستی و تبدیل مالکیت بزرگ خصوصی سرمایه داری به مالکیت اشتراکی (سوسیالیستی) حل می شود، و به تدریج در سراسر دوران سوسیالیسم این مالکیت سوسیالیستی به کلیه عرصه های حیات جامعه بسط می یابد و تا محو هر گونه

مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در مقیاس تمامی جامعه و سراسر جهان ادامه می یابد. بنابراین، انقلاب پرولتری (یا سوسیالیستی) ماشین دولتی بورژوازی را خورد کرده، دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر می سازد و بلافاصله ابزار تولید را که تا آن زمان در مالکیت خصوصی بورژوازی بودند به مالکیت سوسیالیستی عمومی در می آورد و در راه آزاد کردن و تکامل نیروی مولده، نابودی کامل مالکیت خصوصی، نابودی طبقات و مبارزه طبقاتی و سرانجام استقرار کمونیسم گام برمی دارد.

انقلاب پرولتاریائی عمیق ترین، وسیع ترین و قاطعانه ترین انقلاب تاریخ است. تفاوت های اساسی آن با انقلاب بورژوازی به قرار زیرند:

۱- انقلاب بورژوازی زمانی آغاز می شود که اشکال اقتصاد سرمایه داری قبل از آن ایجاد شده اند. انقلاب پرولتاریائی وقتی آغاز می شود که هنوز اشکال حاضر و آماده ای از اقتصاد سوسیالیستی وجود ندارد.

۲- انقلاب بورژوازی عموماً با تصرف قدرت حاکمه خاتمه می یابد، چون که بورژوازی مالکیت خصوصی و استثمار فرد از فرد را محترم می شمارد و حتا بقایای فئودالها به بورژوا ملاکان جدید تبدیل می شوند. در حالیکه تصرف قدرت به وسیله پرولتاریا فقط آغاز انقلاب است. مالکیت بروسایل تولید را یک روزه نمی توان از بین برد. زیرا که بخش بزرگی از جمعیت هر کشور را خرده بورژوازی تشکیل می دهد که صاحب وسایل تولید اندکی است و از درون آن تدریجاً بورژوازی زاده می شود و خرده بورژوازی از نظر ایدئولوژیک - سیاسی به عسای دست بورژوازی در مبارزه علیه طبقه کارگر تبدیل می شود.

۳- در انقلاب بورژوازی، یک طبقه استثمارگر خود را جانشین یک طبقه استثمارگر دیگر می کند تا قدرت دولتی را به چنگ آورد. این انقلاب ماشین دولتی را خورد نمی کند بلکه آن را برای خدمت به بورژوازی تغییر می دهد، در حالیکه انقلاب پرولتاریائی سرنگون ساختن حاکمیت کلیه طبقات استثمارگر است و ماشین دولتی بورژوازی را خورد می کند. بورژوازی پس از تصرف قدرت ضرورتاً به صورت سرکوبگر و استثمار کننده توده های وسیع کارگر و زحمت کش و تحت ستم در می آید، در حالیکه انقلاب پرولتری به توده های وسیع زحمت کش امکان می دهد تا اتحاد خود را با پرولتاریا ایجاد و مستحکم نمایند.

همانطور که گفتیم، در انقلاب



به خودی و به مقیاس وسیع، سرمایه داری و بورژوازی را پدید می آورد. بنابر مجموعه این علل دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست و پیروزی بر بورژوازی بدون یک جنگ طولانی، سرسخت و حیاتی و مماتی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، نترلز ناپذیری و وحدت اراده است، امکان پذیر نیست." (۲)

دیکتاتوری پرولتاریا به دست پرولتاریا و به کمک یک جنگ انقلابی استقرار می یابد و بر تخریب قاطعانه دستگاه دولتی بورژوازی اتکاء دارد. این دیکتاتوری پیشروترین نوع دیکتاتوری طبقاتی تاریخ بشریت و در عین حال آخرین آنها است. این دیکتاتوری با دیکتاتوری سایر طبقات جامعه که در طول تاریخ به ظهور رسیده اند ماهیتاً تفاوت دارد، زیرا بر پایه اعمال و استقرار دموکراسی در درون خلق (اکثریت) و اعمال دیکتاتوری بر دشمنان خلق (اقلیت) متکی است. دیکتاتوری پرولتاریا یک ابزار اعمال قهر و سرکوب است که به وسیله طبقات زحمتکش علیه استثمارگران یعنی به وسیله اکثریت علیه اقلیت جهت ممانعت از برگشت جامعه به نظام سرمایه داری، به کار می رود. دیکتاتوری پرولتاریا دارای دو جنبه مکمل است: فراهم ساختن دموکراسی درون خلق و دیکتاتوری علیه ارتجاعیون و بقایای طبقات استثمارگر. دیکتاتوری پرولتاریا برخلاف تمام دیکتاتوریهای طبقاتی در تاریخ بشر دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است و وسیعترین دموکراسی را برای توده های کارگر و زحمت کش فراهم می سازد.

پرولتاریا باید برای آزادی خود تمام بشریت را آزاد نماید. در درون جامعه، عمیق ترین و انسانی ترین هدف دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از: ریشه کن کردن کلیه مناسبات زورمدارانه و ناعادلانه طبقات استثمارگر و محو ساختن تدریجی شرایط مادی و معنوی تجدید تولید مناسبات استثمارگرانه میراث گذشته، رشد کامل اقتصاد سوسیالیستی، ارتقای آگاهی کمونیستی توده ها، حذف سه اختلاف بزرگ جامعه سوسیالیستی یعنی تضاد میان شهر و ده، کارگران و دهقانان، کار فکری و کاریدی، محو کامل هر گونه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و آماده کردن شرایط لازم برای تحقق جامعه کمونیستی که در آن قانون "از هر کسی به قدر توانش، به هر کسی به قدر نیازش" جانشین قانون دوران سوسیالیسم ("از هر کسی به قدر توانش، به هر کسی به قدر کارش") می گردد.

دیکتاتوری پرولتاریا تنها به اعمال

برای جلوگیری از تبدیل خورده بورژوازی به آلت دست بورژوازی جهانی برای فرسوده نمودن دولت و نظام سوسیالیستی و در عین حال ارتقاء مستمر کیفیت و سطح زندگی کارگران و زحمت کشان و در یک کلام حاکمیت سیاست طبقاتی پرولتاریائی در مقام فرماندهی، از اهمیت بزرگ و تعیین کننده ای در تداوم نظام سوسیالیستی برخوردار است.

۱- انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"

۲- مارکس: "سرمایه" جلد اول

دیکتاتوری پرولتاریا

مداحان نظام بورژوائی در نفی دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی بورژوائی را به صورت دموکراسی ناب که در مورد کلیه انسانهای هر جامعه اعمال می شود، تبلیغ می کنند تا خصلت طبقاتی بودن آن را مخدوش کنند. اما کمونیستها به مردم دروغ نمی گویند. آنها به عیان نشان می دهند که دموکراسی خصلتی طبقاتی داشته و دموکراسی بورژوائی نه در خدمت برابری انسانها در امور اجتماعی، بلکه تامین و تضمین حاکمیت نابرابر بورژوازی را مدنظر دارد. دیکتاتوری پرولتاریا نیز دولت خاص جوامعی است که در آن پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف آورده و برای تحقق ساختمان سوسیالیسم و گذار به کمونیسم اعمال می شود. کارل مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را چنین تعریف می کند:

"بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است. مطابق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا." (۱)

لنین نیز می نویسد:

"دیکتاتوری پرولتاریا بیدریغ ترین و بی امان ترین جنگ طبقه جدید علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار فرونتر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین المللی و نیروی استواری روابط بین المللی بورژوازی نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعته، بطور خود

پرولتاریائی تصرف قدرت سیاسی فقط گام نخست انقلاب است. تجربه تاریخی انقلابات سوسیالیستی نشان می دهد که مرحله سوسیالیسم یک دوران طولانی تاریخی را دربر می گیرد که در آن طبقات و مبارزه طبقاتی موجود بوده و مبارزه میان دو مشی سوسیالیستی و سرمایه داری و بنابراین خطر احیای سرمایه داری در جامعه نیز موجود است. بر این اساس پرولتاریا باید انقلاب را در کلیه جبهه ها (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فنی، ایدئولوژیک) با پیگیری ادامه داده و تا برقراری کمونیسم در مقیاس جهانی از هوشیاری خود در برابر خطر احیای سرمایه داری نکاهد.

البته تجربه تاریخی مبارزات طبقاتی نشان می دهد که بورژوازی نیز پس از کسب قدرت در صورت ضعف و عدم توازن قوا توسط نیروهای فنودال موقتا به کنار زده می شود و قدرت مدتها بین بورژوازی و فنودالها دست به دست می شود. اما خصلت استثمارگری این دونظام باعث می شود که اولاً آنها همدیگر را کاملاً نابود نکنند و ثانیاً جبر تاریخی پیشروی نیروهای مولده و ضعف تدریجی نیروهای ارتجاعی باعث می شود که فنودالیسم موضوعیت خود را در مقابل کاپیتالیسم از دست بدهد.

انقلابات سوسیالیستی همواره دارای خصلت انترناسیونالیستی بوده و متقابلاً از هم پشتیبانی می کنند. پیروزی نهائی یک کشور سوسیالیستی مسلماً به همت و مبارزه پرولتاریا و توده های مردم هر کشور و هم پشتیبانی طبقه کارگر جهانی بستگی دارد. اما در عین حال پیروزی انقلاب جهانی و نابودی سیستم استثمار انسان از انسان در تمام جهان است که زمینه را برای آزادی کلیه بشریت از قید جوامع استثمار و طبقاتی، فراهم می کند.

تجربه تاریخی انقلابات پرولتاری در قرن گذشته نشان داد که عدم پیروزی انقلاب سوسیالیستی در تعدادی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری به یکبار - از جمله به دلیل غارت ثروتهای ملل جهان، به ویژه کشورهای تحت سلطه و دسترسی به نیروی کار ارزان در این کشورها - و قرار گرفتن انقلاب در محاصره جهان سرمایه داری و مداخلات پیوسته ضدانقلاب جهانی در امور داخلی کشورهای سوسیالیستی، ضرورت بسیج هرچه بیشتر طبقه کارگر و توده های زحمتکش و شرکت آنها در اداره جامعه، بالا بردن درجه آگاهی آنان از خطر برگشت جامعه به نظام استثمار سابق، ایجاد وسیعترین دموکراسی برای اکثریت کارگر و زحمت کش و تلاش



ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات، به معنای آن است که از سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوازی عادی (و همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیسم را آزمود." (۸)

تجربه جنبش کمونیستی بین المللی صحت این گفته مارکس و لنین را ثابت می کند و نشان می دهد که چگونه همواره رویزیونیستها و اپورتونیستهای راست و چپ کوشیده اند تجدید نظر و زیر سؤال قرار دادن مارکسیسم انقلابی را با نفی دیکتاتوری پرولتاریا آغاز نمایند. رویزیونیستهای خروشچی در این زمینه سرمشق بزرگی برای دیگر همپالگی های خود هستند: آنها با ارائه تزه های رویزیونیستی نظیر "دولت تمام خلقی" و "حزب تمام خلقی" در حقیقت کاری نکرده اند جز نفی خصلت طبقاتی دولت و حزب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا، جز قد علم کردن علیه دیکتاتوری پرولتاریا و قرار دادن دیکتاتوری بورژوازی که خود نماینده اپورتونیسم در شرایط جدید تاریخی یعنی در عصر سرمایه داری فراملی و نئولیبرالیستی بانفی کامل ضرورت ایجادحزب واحد پیشرو طبقه کارگروبرخورد ولنگارانه به تئوری رشدیابنده کمونیسم و ستودن فرقه گرائی و طرح خواستهای تمامیت خواهانه درامر وحدت کمونیستها و بالاخره کم بهادادن به مبارزه طبقاتی در کشورهای سوسیالیستی باز هم شدیداً در ایجاد وحدت اراده و عمل پرولتاریا سنگ انداخته و در پیشروی جنبشهای کارگری و توده های اخلاص می کنند.

- ۱- مارکس: "نقد بر برنامه گوتا"
- ۲ و ۳- لنین: "بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم"
- ۴ و ۵- لنین: "وظایف نوبتی حکومت شوروی"
- ۶- لنین: "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا"
- ۷- مارکس: "نامه به ویدمیر" (۵ مارس ۱۸۵۲)
- ۸- لنین: "دولت و انقلاب"

نهاده. مائوتسه دون به نوبه خود با جمع بندی تجارب مثبت و منفی اتحاد شوروی، تئوری مارکسیستی را در این زمینه تکامل داد و با پیروی از تئوری انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی را برای حفظ و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا و نشان دادن راه اساسی جلوگیری از رجعت به سرمایه داری، برپا نمود.

حکومت دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی و چین نه تنها توسط بورژوازی داخلی، بلکه همچنین از طرف امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مورد تهاجم قرار گرفت. مبارزه حزب بلشویک و مردم اتحاد شوروی علیه تجاوز ۱۴ دولت امپریالیستی در زمان حیات لنین، پیکار عظیم و تاریخ ساز مردم اتحاد شوروی علیه تجاوزگران فاشیست هیتلری در جریان جنگ دوم جهانی، مبارزه هوشیارانه مائوتسه دون در رأس حزب کمونیست چین علیه تجاوزات امپریالیسم آمریکا و توطئه های سوسیال امپریالیسم شوروی که سرمایه داری در آن احیا شده بود و ... نمونه های برجسته این کوشش جهت انجام موفقیت آمیز وظایف پرولتاریا در زمینه سیاست خارجی است. تاریخ نشان داده است که همواره این دو مبارزه (علیه دشمنان داخلی و خارجی سوسیالیسم) به یکدیگر مربوط بوده و این دو وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا از هم جدایی ناپذیر می باشند.

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد، تئوری "دیکتاتوری پرولتاریا" در حقیقت جوهر مارکسیسم است. مارکس خود می گوید:

"نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها هیچکدام از خدمات من نیست. مدتها قبل از من مورخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱- اینکه وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. ۲- اینکه مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می سازد. ۳- اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هر گونه طبقات و به سوی جامعه بدون طبقات." (۷)

لنین نیز در توضیح این معنی تصریح می کند:

"کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوایی و سیاست بورژوایی خارج نشده باشد. محدود

قهر و دیکتاتوری بر بورژوازی و طبقات ارتجاعی کهنه و نو خلاصه نمی شود، بلکه عمدتاً وظیفه دارد برای تحقق امور فوق در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سازمان اجتماعی تراز نوینی ایجاد کند و شرایط مادی و ذهنی نیل به جامعه بدون طبقه کمونیستی و زوال خود را فراهم آورد:

"دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از یک مبارزه سرسخت، خونین و بی خون، قهری و صلح آمیز، جنگی و اقتصادی، تربیتی و اداری بر ضد نیروها و سنن جامعه کهنه." (۳)

"برای نخستین بار در تاریخ جهان، حزب کمونیست موفق شده است امر تصرف قدرت حاکمه و سرکوب استعمارگران را در کلیات امور به پایان رساند و با وظیفه اداره کردن کاملاً هم مرز شود. ما باید خود را مجریان شایسته این دشوارترین (و سپاس آورترین) وظیفه انقلاب سوسیالیستی نشان دهیم." (۴)

"بورژوازی در کشور ما مغلوب گردیده، ولی هنوز ریشه کن نشده، نابود نگردیده و حتی تا پایان درهم شکسته نشده است. بدین جهت شکل جدید و عالیتری از مبارزه با بورژوازی در دستور روز قرار می گیرد که عبارتست از انتقال از وظیفه کاملاً ساده آنی سلب مالکیت از سرمایه داران به وظیفه بسی بغرنج تر و دشوارتر ایجاد آنچنان شرایطی که در آن بورژوازی دیگر نه قادر به ادامه حیات باشد و نه اینکه بتواند مجدداً پدید آید. روشن است که این وظیفه ای به مراتب عالیتر است و بدون اجرای آن، سوسیالیسم به وجود نخواهد آمد." (۵)

بنابراین طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوران دیکتاتوری پرولتاریا همچنان باقی می مانند:

"طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت.

طبقات باقی مانده اند، ولی هر یک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته اند: مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزه طبقاتی به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود بلکه فقط شکل های دیگری به خود می گیرد." (۶)

بر این اساس، حفظ و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه اساسی هر حکومت پرولتری نوین است و این وظیفه را تا تحقق کامل کمونیسم باید پیگیرانه حراست نماید. لنین پایه های اساسی تئوریک و مادی دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه و در تاریخ بشری



اهداف موافقت نامه امنیتی آمریکا و عراق و آینده کشورهای خاورمیانه به‌ویژه ایران

علت طرح معاهده امنیتی اخیر آمریکا با عراق به شکل یک "توافقتنامه" بر خلاف لفاظی های دولتیان آمریکائی، پایان موعد سازمان ملل متحد برای حضور نیروهای نظامی آمریکا و متولفینش در عراق در اواخر سال ۲۰۰۸ نیست. مصرف داخلی این معاهده به‌ویژه در انتخابات ریاست جمهوری نیز نمی تواند حق مطلب را بیان کند. سیاست ناظر بر طرح این معاهده از طرف نومحافظه کاران فعلا حاکم در کاخ سفید حکایت از این دارد که راس نظام جهانی تلاش می کند حضور نظامی و گسترش و تثبیت پایگاههای نظامی خود را در عراق در انظار و افکار عمومی به اصطلاح قانونی ساخته و از آن کشور به عنوان یک سکوی پرش مطمئن نظامی و "ایستگاه بنزین گیری" غنی در جهت پیشبرد پروژه آمریکا (تبدیل مناطق استراتژیک کره خاکی به "حیاط های خلوت" امپراطوری آمریکا، یعنی جهانی ساختن "دکترین مونرو")، استفاده کند. با این که در حال حاضر مذاکرات مبنی بر تصویب

این توافقنامه از طرف دولت های آمریکا و عراق به خاطر اعتراضات و مخالفت های افشار مختلف مردم (حتی بخشی از هیئت حاکمه) عراق ظاهرا معوق اعلام گشته و وظیفه پیشبرد عقد و تصویب آن از طرف حاکمان کاخ سفید به رئیس جمهور آینده آمریکا محول گشته است، ولی بررسی مفاد این توافقنامه ما را بیشتر با افق و چشم انداز آمریکا در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه به‌ویژه ایران، آشنا می سازد. در این نوشتار بعد از توضیح و تحلیل پاره ای از مفاد اصلی توافقنامه، به بررسی چگونگی تضادی که طراحان پروژه جهانی آمریکا با پیشنهاد این توافقنامه امنیتی در عراق و خاورمیانه بیش از پیش دامن زده اند، می پردازیم.

محتوی پاره ای از مفاد توافقنامه امنیتی

بررسی محتوی توافقنامه امنیتی به روشنی نشان می دهد که پی آمدها و تبعات این معاهده

اگر در آینده مورد تصویب قرار گرفته و امضاء گردد، نه تنها ماهیتا با هیچ یک از معاهداتی که استعمارگران کهن و نوین در طول دو قرن گذشته بر مردمان و دولت های عقب نگه داشته شده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تحمیل می کردند، تفاوتی ندارد، بلکه بر خلاف آن معاهدات، حتا به طور رسمی و فرمایشی هم که شده تمامیت ارضی و حاکمیت و حقوق ملی مردم عراق را به رسمیت نمی شناسد. باهم نگاهی اجمالی به برخی از مفاد این توافقنامه می اندازیم.

۱- براساس برخی از بندهای این توافقنامه امنیتی، نیروهای نظامی و امنیتی آمریکا حق دارند که با گسترش حضور خود، عراق را به یک پایگاه وسیع و فراگیر در خاورمیانه "بزرگ" در سال های آینده تبدیل سازند. از این پایگاه ("ایستگاه بنزین گیری")، اشغالگران آمریکائی (با ایجاد پاسگاه ها و نهادهای دیگر نظامی امنیتی) حق خواهند داشت که در آینده هر کشوری در همسایه گی عراق را مورد هدف قرار دهند. بر

تشدید تضاد میان امپریالیستها بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذی!

که کمک به درک بیشتر و مشخص تر این واقعیت می کند، در معرض دید خوانندهگان رنجبر قرار می دهیم. هیئت تحریریه

جنگ در قفقاز: به سوی

مقابله نظامی گسترده تر

روسیه - آمریکا؟

(میشل چوسودووسکی - ۱۰ اوت

(۲۰۰۸)

در شب ۷ اوت که مصادف با مراسم آغاز مسابقات المپیک در پکن بود، ساکاشویلی رئیس جمهور گرجستان دستور حمله ی تمام عیاری به سخینوالی پایتخت اوستیای جنوبی

پاتریوت آمریکا (پراودا - ۲۰۰۸۹/۸/۱۵) و برخورد شدید منافع امپریالیستی آمریکا و ناتو با روسیه در منطقه اروپای شرقی و قفقاز؛ تلاش کشورهای امپریالیستی در جلوگیری از رشد اقتصادی و نفوذ دولت چین در کشورهای پیرامونی (از طریق ایجاد آشوب در تبت، تلاش برای عدم موفقیت دولت چین در برگزاری بازیهای المپیک ۲۰۰۸ در پکن، دامن زدن به تروریسم در منطقه مسلمان نشین چین و رقابت در آفریقا و غیره)، نشان روشنی است از صف بندیهای رقابتی جدید در بین کشورهای معظم سرمایه داری که جهان را هر چه بیشتر به تشدید خطر بروز جنگ سرد و حتا گرم کشانده است.

در این ارتباط بخشهایی از دو مقاله را،

در شماره های قبلی رنجبر و مشخصا در شماره ۴۰، مرداد ۱۳۸۷، تشدید تضادهای اساسی جهان و گرفتار شدن کشورهای سرمایه داری و به‌ویژه آمریکا در رکود اقتصادی و تلاش برای دست اندازی بر منابع کشورهای پیرامونی را یادآوری کردیم. در این راستا جایی برای اخلاقیات "بشردوستانه و دموکراتیک" که در رسانه های بورژوائی از آن صحبت می کنند، نیست. هدف کسب پیروزی به قیمتی گزاف است. ایستادن دولت روسیه در برابر مداخلات آمریکا، به ویژه در اروپای شرقی که قبلا منطقه ی تحت نفوذ روسیه بوده است، و مشخصا اظهارات اخیر رئیس نیروهای مسلح روسیه در تهدید لهستان به استفاده از بمب هسته ای برای نابود کردن محل استقرار موشکهای

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عرّفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org